



﴿وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَئِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ﴾ ۱۱۱ ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ ۱۱۲ ﴿وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾ ۱۱۳ ﴿أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتَغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ ۱۱۴ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ۱۱۵ ﴿وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ ۱۱۶ ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ ۱۱۷ ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ﴾ ۱۱۸

(حتی) اگر فرشتگان را نزد آنان فرو می‌فرستادیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و همه چیز را گروه گروه در مقابلشان گرد می‌آوردیم، آنان تنها در صورت خواست خدا ایمان می‌آوردند؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند (و فکر می‌کنند ایمان آوردن شان، وابسته به آمدن معجزات درخواستی آنان است؛ نه خواست خدا). ۱۱۱ این چنین برای هر پیامبری، شیطان‌های انس و جن را دشمن قرار دادیم؛ به طوری که بعضی از آنان، به برخی دیگر، پنهانی سخنان خوش‌ظاهر ولی بی‌پایه برای فریب القا می‌کنند، و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. بنابراین، آنان را با تهمت‌هایشان رها کن؛ ۱۱۲ تا در نتیجه (ی آن ارتباطات شیطانی)، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، به آن (سخنان خوش‌ظاهر و بی‌پایه) گرایش پیدا کند و آن را بپسندد، و آنچه (از گناهان) را که در پی کسب آن هستند، به دست آورند. ۱۱۳ (بگو): «آیا جز خدا

را داور طلب کنم؛ حال آن‌که او این کتاب را که به روشنی توضیح داده شده، بر شما نازل کرد؟» اهل کتاب می‌دانند که آن از سوی پروردگارت نازل شده؛ در حالی که سراسر حق است؛ بنابراین، به هیچ وجه (در حقانیت قرآن) تردید نکن. ۱۱۴ سخن پروردگارت (در دعوت مردم به تسلیم در برابر او، با آمدن قرآن و پیامبر) تمام و کامل شد؛ در حالی که (این تمام و کامل شدن)، راست و (همه‌ی معارف و احکام آن)، عادلانه است (و هیچ تغییری نخواهد کرد؛ زیرا) هیچ تغییردهنده‌ای برای سخنان او وجود ندارد. اوست که بسیار شنوا و داناست. ۱۱۵ اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند، اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد. آنان فقط از گمان پیروی می‌کنند و تنها با حدس و تخمین سخن می‌گویند. ۱۱۶ مسلماً پروردگارت کسی را که از راه او گمراه شده، بهتر می‌شناسد و (نیز) او از (حال) هدایت‌یافتگان آگاه‌تر است. ۱۱۷ بنابراین اگر به آیات خدا ایمان دارید، از (گوشت) آنچه نام او (هنگام ذبح) بر آن برده شده، بخورید. ۱۱۸

۱۱۶ - ۱۱۷. جایگاه نظر اکثریت در اسلام

کارکرد تخمین و گمان

سیر انسان در زندگی دنیایی‌اش، بدون اعتماد به ظن و استمداد از تخمین، دوام‌یافتنی نیست. حتی دانشمندانی که در باره‌ی علوم اعتباری و علل و اسباب آن‌ها و ارتباطش با زندگی دنیوی انسان بحث می‌کنند نیز غیر از چند نظریه‌ی کلی، به هیچ موردی برمی‌خورند که در آن اعتماد انسان تنها به علم خالص و یقین محض بوده باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۴۵۵). از این رو در اموری که استناد به تخمین و گمان در آن از نظر دین معتبر است، رأی اکثریت نیز اعتبار می‌یابد.

جایگاه اعتبار رأی اکثریت

در حرام و حلال الهی که تا قیامت معتبرند (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵)، نظر اکثریت هیچ جایگاهی ندارد. اکثریت، قدرت، علم و امکان جعل حقیقت را ندارند. اگر روزی اکثریت به حق نبودن یگانگی خداوند حکم داد، این‌گونه نیست که یگانگی پروردگار ابطال شود. این را که حق چیست و باطل کدام است، مطلقاً خداوند تعیین می‌کند؛ اما خداوند در برخی امور، دست بشر را برای انتخاب باز گذارده و حکمی برایشان نکرده است. از این جایگاه به «منطقه‌ی الفراغ» تعبیر می‌شود. در این حوزه، چنین نیست که انسان به رأی نهایی برای سامان دادن عمل خود نیاز نداشته باشد؛ بلکه چنین نیازی را به‌غایت احساس می‌کند؛ اما لازم است راه‌کار و مجرای برای رسیدن به این حکم نهایی تعیین کند. از این‌روست که راه‌کار رأی‌گیری از عموم مردم و تحقق بخشیدن به رأی اکثریت را پیش پای خود نهاده است. نکته‌ی اساسی اما این است که در این حالت نیز در هر صورت یک حکم درست و رأی صحیح وجود دارد، و طریقه‌ی کشف این حکم درست نیز رأی اکثریت معرفی شده؛ لکن امکان دارد که رأی اکثریت در کشف حقیقت به اشتباه دچار شود. شارع مقدس (خداوند) با این‌که از این احتمال خبر دارد، چنین امکانی را برای بشر فراهم کرده است. به نظر می‌رسد که شاید یکی از علل این عمل شارع، شکوفایی عقل بشر از ره‌گذر این انتخاب موضوع و اعلام نظر باشد. از این رو احتمالاً رجوع به رأی اکثریت در منطقه‌ی الفراغ (منطقه‌ی مباحات که انسان در انتخاب راه، مختار است)، از باب اضطرار نیست؛ بلکه یک راه‌برد استوار تربیتی برای هدایت و شکوفا کردن عقل بشریت است؛ البته منوط به شروطی.

شروط کارآمدسازی فرایند نظردهی اکثریت

پناه بردن جامعه اسلامی به رأی اکثریت در برخی امور، زمانی

به کارآمدی نزدیک می‌شود که مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جامعه و اندیشمندان هدف‌دار که همیشه در اقلیت هستند، برای روشن کردن توده‌های مردم همه‌جانبه بکوشند، و جامعه‌ی انسانی نیز به اندازه‌ی کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابد. در این حال، نظریات چنین اکثریتی، بسیار به حقیقت نزدیک است؛ ولی اکثریت غیر رشید و ناآگاه یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می‌تواند از سر راه خود و دیگران بردارد؟ بنابراین، اکثریت به‌تنهایی کافی نیست؛ بلکه اکثریت رهبری‌شده می‌تواند مشکلات جامعه‌ی خود را تا آنجا که در امکان بشر است، حل کند؛ بر همین اساس اگر قرآن در آیات متعدد به اکثریت ابراد می‌کند، شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری‌نشده است (تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۱۶).

ناکارآمدی تخمین در تشخیص سعادت انسان

رأی اکثریت، در امور اعتباری که تخمین‌پذیر و مربوط به جزئیات زندگی دنیویست، اعتبار دارد و حجت است؛ اما سعادت انسان که در گرو ادراک معارف الهی و دست‌رسی به شریعت حق خداوند است و رستگاری انسان، در داشتن آن، و هلاکت ابدی و خسران دائمی‌اش، در نداشتن آن است و باید از ناحیه‌ی خدا دریافت شود و در آن جز به علم و یقین نمی‌توان تکیه کرد، امری تخمین‌پذیر نیست. خداوند در امور مربوط به سعادت انسان و همچنین در مقدمات تحصیل آن، از تفکر در عالم گرفته تا این‌که چه کسی آن را آفریده و غرضش چه بوده و فرجام آن چیست و آیا بعث و نشوری در کار است یا نه، و اگر هست، برای تأمین سعادت در آن عالم، بعثت انبیا و فرستادن کتب لازم است یا نه، از بندگان به هیچ وجه جز به علم و یقین راضی نمی‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۴۵۵). آنجا دیگر جای تخمین و احتمالات نیست، و چون جای تخمین نیست، لاجرم نظر انسانی که دچار محدودیت‌های اطلاعاتی و فکریست و عقلی ناقص دارد، معتبر نیست. این نقص عقل نیز با تکرر عقول و افزایش شمار کسانی که تعقل می‌ورزند، مرتفع نخواهد شد؛ چراکه همگی در این نقصان مشترک‌اند. آگاهی و اطلاعات انسان از مجاری طبیعی کسب شناخت و معرفت، محدود، و برای نیل به سعادت، ناکافیست. از قضا بر همین اساس است که خداوند، ارسال پیامبران خود را عاملی معرفی می‌کند که قدرت احتجاج بشر با خدا را از انسان می‌گیرد و با اتمام حجت می‌کند (نساء/۱۶۵). از همین رو خداوند در این باره به انسان می‌فرماید: «از آنچه از آن آگاهی نداری، پیروی مکن.» (اسراء/۳۶)؛ چراکه حدس و تخمین، آمیخته با جهل و نبود اطمینان است، و عبودیت، با جهل به مقام ربوبی سازگاری ندارد. **بشریان کریم**



وَمَا لَكُمْ إِلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَوْحُونَ إِلَى آوِلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾ أَوْ مِنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

چه شده که از آنچه نام خدا (هنگام ذبح) بر آن برده شده، نمی‌خورید؛ حال آن که آنچه را که بر شما حرام کرده، به خوبی برایتان توضیح داده است. البته آنچه را (از گوشت‌های حرام) که (به سبب گرسنگی شدید) ناچار (به خوردنش) شدید، بر شما حلال کرده است. بی‌گمان بسیاری (از مردم)، بدون آگاهی (از حقیقت)، با هوس‌هایشان (دیگران را) گمراه می‌کنند. مسلماً پروردگارت از (حال) تجاوزکاران آگاه‌تر است. ۱۱۹ گناه پیدا و (نیز) پنهان آن را ترك کنید؛ (زیرا) قطعاً کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، به سزای دستاوردهايشان كیفر خواهند شد. ۱۲۰ از آنچه نام خدا (هنگام ذبح) بر آن برده نشده، نخورید؛ (زیرا) قطعاً این (کار)، نافرمانی‌ست. بی‌گمان شیاطین، پنهانی به دوستان (مشرك) خود القا می‌کنند تا (در باره‌ی گوشت‌های مردار) با شما بحث و جدل کنند، و اگر از

آنان اطاعت کنید، قطعاً شما (هم) مشرك خواهید بود. ۱۲۱ آیا کسی که (دل‌مرده بود و ما او را (با ایمان) زنده (دل) کردیم و برای او نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم حرکت کند، مانند کسی‌ست که وصفش (چنین است که) در تاریکی‌ها به سر می‌برد، (و به سبب گناهانش)، از آن بیرون نمی‌آید؟ (آری)، این چنین، کارهای (زشت) کافران برایشان آراسته شده است. ۱۲۲ بدین گونه (که در مکه است)، ما در هر شهری، بزرگان گنه‌کارش را قرار دادیم، و (این قرار دادن)، به اینجا می‌انجامد که در آن نیرنگ می‌کنند. (البته) فقط به خودشان نیرنگ می‌زنند؛ در حالی که نمی‌فهمند. ۱۲۳ هنگامی که معجزه‌ای برایشان بیاید، می‌گویند: «ایمان نخواهیم آورد؛ تا این که شبیه آنچه (از وحی که) به پیامبران خدا داده شده، به ما نیز داده شود.» (ولی) خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. قطعاً در پیشگاه خداوند، به گنه‌کاران، به سبب دسیسه‌هایشان، حقارت و عذابی شدید خواهد رسید. ۱۲۴

ملکه‌ی عدالت تا مانع از ارتکاب معاصی شود؛ ۴. مباشرت و معاشرت نکردن با این نوع افراد؛ که اینان، از زمره‌ی اولیای خود که شیاطین انس و جن هستند، خارج نیستند (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۱۹۰).

هدف جدال؛ جدایی دین از دنیا

برخی بر این پندارند که دین، محصور در مسجد است و فقط جنبه‌ی عبادی دارد، و خارج از مسجد، خواه امور مربوط به خوردن و آشامیدن باشد یا ازدواج و طلاق یا سیاست و اقتصاد، اموری جدا از دین هستند. نتیجه‌ی این اعتقاد، فسق و شرک به خداست؛ یعنی در این صورت، بشر دو سرپرست و رهبر دارد: یکی برای مسجد و یکی برای زندگی مادی؛ حال این‌که هر چه هست، از جانب خدای یکتای دانا و تواناست (تفسیر هدایت، ج ۳، ص ۱۵۸).

شیاطین در باره‌ی حق مجادله می‌کنند و می‌خواهند واجبات را پرنگ جلوه دهند. مثلاً می‌گویند: «چه فرقیست بین حیوانی که هنگام ذبح، نام خدا بر او برده شده و آن که برده نشده است. عمل ذبح که مشترک است؛ پس وجه تمایز میان این دو حیوان کدام است که یکی گوشتش حلال است و دیگری حرام؟» بسیاری از اعمال دیگر نیز همین‌گونه است؛ یعنی تا زمانی که در بستر و موقعیت تبیین و تحلیل قرار نگیرند، امکان داوری درست در باره‌ی آن‌ها فراهم نخواهد شد. نگاه توحیدی، هر عملی را در دستگاه توحید تبیین می‌کند. دو نفری که کار مشخصی را یکی در دستگاه حکومت جائز و دیگری در دستگاه حکومت عادل و اسلامی به انجام می‌رسانند، درست است که کارشان از نظر شکل و قالب تفاوتی ندارد، از نظر ماهیت کاملاً با هم تعارض دارد. کار اولی، در راستای تقویت حکومت ظالم و جائز و در جهت خدمت به اوست، و کار دیگری، در راستای تحکیم مبانی حکومت عادل و اسلامی. از این رو برای تحلیل امور، صرفاً توجه به ظواهر امر کافی نیست؛ هرچند لازم است؛ بلکه به مبادی، روش‌ها، اهداف و غایات و ... نیز باید توجه و آن‌ها را نیز تحلیل کرد.

بنابراین باید در ساحت دین به اعمال توجه کرد و سپس برچسب درست یا نادرست بر آن‌ها نشانند؛ چراکه خداوند، نامحدود است و حضورش همه‌جایی‌ست. پس هیچ مکانی، خالی و تهی از وجود خدا نیست. حضور خدا هم با مشیت و اراده‌اش برای انسان متجلی می‌شود، و تحقق این مشیت نیز در احکام دین است. لاجرم هر تحلیلی در باره‌ی صحت و سقم اعمال باید مبتنی بر شاخص دین و در محمل و زمینه‌ی دینی باشد. /ب

۱۲۱. ماهیت جدال احسن و جدال شیطانی

جدال، دلیل آوردن برای منصرف کردن خصم است از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند؛ بدون این‌که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد؛ همچنین اتکاء به مقبولات دشمن یا مقبولات همه‌ی مردم و رد کردن مدعای دشمن با آن (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۵۳۴).

شروط جدال

۱- راه خدای متعال، اعتقاد حق و عمل حق است. پس دعوت به حق به وسیله‌ی مجادله با مسلمات باطل دشمن، هرچند اظهار حق است، احیای باطل یا احیای حق با کشتن حقی دیگر است؛ مگر این‌که منظور از چنین مجادله‌ای، صرف مناقضه باشد و نه احیای حق.

۲- اگر جدال برای دعوت خصم است، باید از هر سخنی که دشمن را بر رد دعوتش تهییج می‌کند و او را به عناد و لجبازی وامی‌دارد و به غضب می‌اندازد، پرهیز شود.

۳- باید از بی‌عفتی در کلام، سوء تعبیر، توهین به خصم و مقدسات وی و از هر نادانی دیگری پرهیز شود؛ چون اگر غیر از این باشد، درست است که حق احیا شده؛ اما این کار با احیای باطل و کشتن حقی دیگر صورت گرفته است (همان، صص ۵۳۴-۵۳۷).

۴- باید با نرمی و سازش همراه باشد و خصم را اذیت نکند. در این صورت، مجادله دارای حسن و نیکی‌ست.

۵- طرفین جدال، قرابت فکری، علاقه‌مندی دوجانبه برای کشف حق داشته و اهل لجابت و عناد نباشند (همان، ج ۱۶، ص ۲۰۵).

جدال مذموم شیطانی و راه مقابله با آن

شیاطین انس و جن، با وسوسه‌های خود و با القای شبهات و ذهنیت‌های سوء، در دل دوستان، مریدان و مروجان خود، شک و تردید ایجاد می‌کنند تا ایشان با مسلمانان به جدال برخیزند و حرف حق آن‌ها را رد کنند؛ در حالی که کلام شیاطین را وحی مُنَزَّل می‌دانند. قاعده‌ی کلی نیز این است که اگر انسان در هر موضوعی، از سخنی دیگر در مقابل حکم الهی اطاعت کند، قهراً از مرحله‌ی توحید خارج و در حقیقت مشرک شده است. این شرک، شرک افعالی‌ست (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۱۵۷).

اگر کسی می‌خواهد از این وساوس و تبلیغات سوء مصون و محفوظ بماند، این موارد را باید رعایت کند: ۱. توکل به خدا؛ ۲. علم؛ زیرا این شبهات، در نادان‌ها تأثیر دارد؛ ۳. التزام به



لَعَنَ

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَكُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّكُمْ وَهُوَ اللَّهُمَّ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا لِمَعْشَرِ الْجِنَّ فِدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾ لِمَعْشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمْ حَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفِلُونَ ﴿١٣١﴾

هر کس را که خدا بخواهد هدایت کند، دلش را برای تسلیم شدن (در برابر خدا و پذیرش اسلام) آماده می‌کند، و کسی را که بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی (مانند کسی‌ست که) می‌کوشد در آسمان بالا رود ؛ ولی نمی‌تواند). این چنین خداوند، پلیدی (گمراهی) را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهد. ۱۲۵ (آری)، این، راه پروردگار توست که راست (و بدون هیچ کژی) است. بی‌شک آیات و نشانه‌ها را برای مردمی که پند می‌گیرند، توضیح داده‌ایم. ۱۲۶ آنان نزد پروردگارشان، سرای سلامت و آرامش دارند، و به پاس کارهایشان، او یار و سرپرست ایشان خواهد بود. ۱۲۷ روزی (را یاد کن) که (خداوند) همه‌ی جن و انس را برمی‌انگیزد و جمع می‌کند (و می‌گوید): «ای گروه (شیاطین) جن، به راستی شما بسیاری از انسان‌ها را با پیروی از خود گمراه کردید.» هواخواهان آنان از (نوع) انسان‌ها می‌گویند: «پروردگارا، برخی

از ما (انسان‌ها)، از بعضی دیگر (از شیاطین، به سبب وسوسه‌های آنان که به هوسرانی می‌انجامید)، بهره‌مند شدند، و (آنان نیز از گمراهی ما لذت می‌بردند؛ بدین ترتیب، عمرمان سپری شد تا) به اجلمان که مقرر کرده بودی، (و وضعیتی که با اختیار خود فراهم کردیم،) رسیدیم.» (خداوند) می‌گوید: «آتش، جایگاه شماست؛ به طوری که همیشه در آن خواهید ماند؛ مگر این که خدا بخواهد؛ چرا که خداوند، حکیم و بسیار داناست.» ۱۲۸ این چنین، برخی از ستم‌کاران (یعنی شیاطین) را به سزای دستاورد بعضی دیگر (از انسان‌ها)، سرپرست آنان قرار می‌دهیم. ۱۲۹ (در قیامت، از جانب خدا خطاب می‌شود): «ای گروه جن و انس، آیا پیامبرانی از جنس خودتان نزد شما نیامدند که آیات مرا برایتان می‌خواندند و شما را از روبرو شدن با این روز بیم می‌دادند؟» می‌گویند: «چرا! ما بر ضد خودمان گواهی می‌دهیم (که آمدند؛ ولی ما تکذیب‌شان کردیم).» (آری، زندگی دنیا، آنان را فریب داد، و (اکنون) بر ضد خودشان گواهی می‌دهند که کافر بوده‌اند. ۱۳۰ این (فرستادن پیامبران، از آن جهت است که سنت پروردگار تو چنین نیست که (مردم) شهرها را برای ظلمی (که از اهلش سر زده)، هلاک کند؛ در حالی که (هنوز) اهل آن (از حقایق) غافل باشند. ۱۳۱

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۲۸ - ۱۳۰. چرا خداوند به شیطان مهلت داد؟

هنگامی که شیطان دید مغضوب خداوند واقع شده، درخواست کرد که در ازای چندین هزار سال عبادت، به او مهلت دهد تا بندگان خدا را از راه توحید باز دارد. عدالت و سنت الهی ایجاب می‌کرد که به او مهلت دهد؛ زیرا مهلت دادن، یکی از سنت‌های پروردگار است، و بارها در آیات قرآن آمده که این مهلت داده شده تا بشر و شیطان، هم فرصت عصیان و طغیان و هم مجال توبه و جبران داشته باشند. بنابراین، پروردگار تا روز معین به شیطان مهلت داده است. البته باید توجه کرد که شیطان از سوی خدا مأموریتی برای گمراهی بشر نداشته است. آیا جن دارای اختیار، و به تبع آن، تکلیف است؟

در عالم هستی، برخی از موجودات، نامحسوس‌اند و با حواس طبیعی و عادی درک نمی‌شوند. یکی از این موجودات، جن است. جن که واژه‌اش «پوشیدگی» معنا می‌دهد، از چشم انسان پوشیده است. قرآن، وجود این موجود را تصدیق کرده، و سوره‌ای به نام «جن» در قرآن وجود دارد. در قرآن گاهی از این موجود به «جان» نیز یاد می‌شود (حجر/۳۷؛ الرحمن/۳۹). ماهیت و حقیقت این موجود، چندان برای ما روشن نیست؛ ولی از پاره‌ای آیات و روایات می‌توان به برخی از مشخصات این موجود دست یافت (المیزان، ج ۲۰، ص ۴۱): ۱- از آتش آفریده شده، و خلق آن‌ها پیش از خلق انسان بوده است (حجر/۳۷؛ الرحمن/۱۵)؛ ۲- جن نیز مانند انسان، مکلف و مسئول است (ذاریات/۵۶)؛ ۳- دسته‌ای از آن‌ها، مؤمن، و گروهی کافر، عده‌ای از آنان، نیک‌کردار، و برخی زشت‌کردارند (احقاف/۳۱؛ جن/۱۱، ۱۴، ۱۵)؛ ۴- بعضی از آن‌ها، مذکر، و پاره‌ای دیگر مؤنث هستند و تولید نسل نیز می‌کنند (جن/۶)؛ ۵- آن‌ها زندگی می‌کنند و می‌میرند (احقاف/۱۸)؛ ۶- دارای شعور و اراده‌اند و می‌توانند با سرعت حرکت کنند (غل/۳۸)؛ ۷- مسخر انسان می‌شوند. البته در این رابطه در قرآن تنها به ماجرای حضرت سلیمان اشاره شده که علاوه بر پرندگان، وحوش و انسان‌ها، جن‌ها نیز در اختیار و به فرمان ایشان بودند (انبیاء/۸۲؛ غل/۱۷-۳۹؛ سبأ/۱۲-۱۴)؛ ۸- جنیان مؤمن، برای پیامبران و امامان خدمت می‌کنند، و کسانی که به اذن الهی ولایتی دارند، می‌توانند جنیان کافر را تحت فرمان خویش درآورند (معارف قرآن، صص ۳۱۲-۳۱۳)؛ ۹- جنیان به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آورده‌اند (احقاف/۳۲-۳۳؛ جن/۱).

در پاسخ به این پرسش‌ها که طایفه‌ی جن از چه پیغمبر و شریعتی پیروی می‌کنند و وضعیت این موجودات پیش از آدم

ابوالبشر و پس از او، و همچنین پیش از بعثت پیامبر ﷺ و بعد از ایشان چگونه بوده و هست، باید به چند نکته‌ی اساسی توجه شود: ۱- جنس جن، به لحاظ این‌که خلقتش با انسان تفاوت دارد و از حواس انسانی پوشیده است، نامعلوم است. انسان‌ها، تنها در محدوده‌ی معلوماتی که قرآن و احادیث در اختیار می‌گذارند، می‌توانند اطلاعاتی کسب کنند؛ ۲- طبق صریح آیات قرآن، جن هم مثل انسان مکلف است؛ اما چگونه تکلیفی، جزئیات آن معلوم نیست. آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی ذاریات، بر اشتراك بشر و جن در تکلیف دلالت می‌کند. همچنین آیات ۱۷ سوره‌ی اعراف، ۱۱۹ سوره‌ی هود و ۱۳ سوره‌ی سجده بدین اشاره می‌کنند که کفار و گناهکاران جن هم چون انسان‌ها اهل جهنم‌اند و در عذاب خواهند بود؛ ۳- از صریح آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی انعام، دو نکته را می‌توان استفاده کرد: الف. طایفه‌ی جن، همانند انسان‌ها، از پیامبران الهی نمی‌توانند بی‌بهره باشند؛ یعنی جن نیز در مسیر مراحل تکاملی و کسب سعادت دنیا و آخرت، محتاج پیامبر است؛ ب. خداوند، با ارسال پیامبران، حجت را بر آن‌ها تمام می‌کند؛ ۴- قرآن در دو مورد به طایفه‌ی جن و چگونگی عقاید و شریعت آنان اشاره کرده است: آیات ۲۹ تا ۳۱ سوره‌ی احقاف؛ سوره‌ی جن. آیات سوره‌ی احقاف نشان می‌دهد که جن، پیش از بعثت پیامبر ﷺ، از دین موسی ﷺ پیروی می‌کرده است. این کلام، اشعار و بلکه دلالت می‌کند که جنیان نام‌برده، به دین موسی و کتاب آن جناب مؤمن بوده‌اند (المیزان، ج ۱۸، ص ۳۵). ظاهر آیات سوره جن، برخلاف آیات سوره‌ی احقاف است؛ زیرا ظاهر آن، این است که جن، قبل از شنیدن قرآن، مشرک بوده و اصلاً به نبوت اعتقاد نداشته است (المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۲). البته میان این دو سوره اختلافی نیست؛ زیرا: الف. خود سوره‌ی جن، گزارش احوال تمام جن نیست؛ بلکه گویای احوال بخشی از آنان است؛ ب. آن‌ها خود در گزارشی که از وضعیت اعتقادی خود ارائه می‌کنند، می‌گویند که گروهی از ما صالح بودند و گروهی هم کافر. بنابراین باید گفت که بین ظاهر دو سوره توافق برقرار است؛ ۵- انعقاد بابی تحت عنوان «جن به محضر ائمه‌السلام» می‌آیند و مسائل دینی خود را می‌پرسند» در کتاب اصول کافی نشان می‌دهد که طایفه‌ی جن، تحت ولایت و امامت ائمه‌السلام قرار دارند (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۴). نکته‌ی دیگر این‌که دلیل قاطعی وجود ندارد که فسادگران و خون‌ریزان اشاره‌شده در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی بقره، جن‌ها بوده‌اند؛ بلکه چه‌بسا کسی پیشتر خون‌ریزی نکرده، و سخن ملائکه، با ملاحظه‌ی وضعیت عالم ماده و اقتضای پدید آمدن تزاوجات در آن بوده باشد. /د



وَلِكُلِّ دَرَجَتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾ وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنْ مَا تَوَعَّدُونَ لَأَتِ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾ قُلْ يَقَوْمِ ااعْمَلُوا عَلَى مَكَاتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصُلُّ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصُلُّ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَ كَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ﴿١٣٧﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

(آری)، هر يك (از افراد این دو گروه)، به سبب کارهایشان، درجاتی دارند. پروردگار از کارهایشان غافل نیست. ۱۳۲ پروردگار تو، بی نیاز و دارای رحمت است. اگر اراده کند، شما را (از میان) می برد و آنچه را بخواهد، پس از شما جانشینان می کند؛ همان طور که شما را از نسل گروهی دیگر آفرید. ۱۳۳ بی شک آنچه وعده داده می شوید، (به سرعت) می آید و شما نمی توانید (از دست خدا) بگریزید. ۱۳۴ بگو: ای قوم من، در همین حال (کفر و انکار) خود، عمل کنید. من (نیز طبق وظیفه ام) عمل می کنم؛ چراکه به زودی خواهید دانست عاقبت (نیکوی) آن سرا برای چه کسی ست. بی گمان ستم کاران به هدف خود دست نمی یابند. ۱۳۵ (مشرکان، به خیال خودشان)، برای خدا، از آنچه (خود خدا) آفریده، از قبیل محصولات کشاورزی

و چهارپایان، سهمی قرار دادند؛ بدین صورت که گفتند: «این (سهم)، برای خدا، و این (سهم نیز) برای بت های ماست.» پس (طبق عقاید باطلشان) آنچه برای بت هایشان باشد، به خدا نمی رسید؛ و آنچه برای خدا باشد، (در صورت لزوم)، به بت هایشان می رسید. چه بد قضاوت می کنند؛ (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بت ها حساب می کنند)؛ ۱۳۶ همانند آن (تقسیم جاهلانه)، بت های مشرکان، کشتن فرزندان شان را (به منظور قربان)، برای بسیاری از آنان، زیبا جلوه دادند تا آنان را به هلاکت کشند و آیین شان را بر آنان مشتبه و مخلوط (به خرافات) کنند. (البته) اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند؛ ولی بنای خداوند، به اختیار انسان هاست، و نه اجبار آنان). بنابراین، آنان را با دروغ پردازی هایشان رها کن. ۱۳۷

۱۳۳. تهدید کافران؛ در عین یادآوری رحمت عام الهی

خداوند، تهدید کافران را مقرون رحمت فراگیر خود کرده تا بشر همواره در حال خوف از عذاب او و نیز در حال امید به رحمت‌اش باشد.

نفی هرگونه ظلم از ساحت ربوبی

خداوند، در آیهی شریف، جمیع انحای ظلم در خلقت را از خود نفی فرموده است. توضیح این‌که ظلم که تباه کردن حق است (التحقیق، ج ۷، ص ۱۷۰)، پیوسته برای یکی از این دو منظور انجام می‌گیرد: ۱- برای احتیاجی که ظالم دارد، و با ظلم، آن احتیاج را رفع می‌کند؛ ۲- به سبب شقاوت و قساوت قلبی که ظالم دارد، و از رنج و مصیبت مظلوم متأثر نمی‌شود؛ حال آن‌که خدای سبحان از این هر دو صفت زشت، منزّه است. نه به ظلم احتیاج دارد، چون غنی بالذات است؛ و نه شقاوت و قساوت دارد، چون دارای رحمت مطلق است که همه‌ی موجودات، هر یک به قدر قابلیت و لیاقت خود، از رحمت او منتعم‌اند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۴۹۰).

آمیختگی تهدید و رحمت

اقتضای غنای خداوند، این است که اگر بخواهد، می‌تواند همه‌ی انسان‌ها را از بین ببرد، و اقتضای رحمت او نیز این است که اگر اراده کند، هر مخلوق دیگری را به جای ایشان بنشانند؛ همچنان که به سبب رحمتش انسان را از ذریه‌ی قوم دیگری آفرید و آن قوم را به سبب غنایی که از آنان داشت، از بین برد و منقرض کرد. اقتضای غنای خداوند، این است که به ایمان انسان نیازی ندارد و از ناحیه‌ی بی‌ایمانی بشر ضرری نمی‌بیند. همچنین طاعت ایشان وی را سودی و معصیت ایشان وی را زیانی نرساند؛ زیرا کسی که از چیزی بی‌نیاز است، هستی و نیستی و درستی و نادرستی آن برایش یکسان است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۲۸۲). اقتضای رحمت عام خداوند بر مؤمن و کافر، این است که برای هدایت آنان، پیامبری فرستد تا زمینه‌ی سعادت و خوش‌بختی‌شان را فراهم کند و آن‌ها را از تاریکی‌های کفر و جهل به سوی روشنایی ایمان و دانش سوق دهد.

البته هرچند که خداوند مهربان است و راه‌گایانی برای هدایت کافران قرار داده، اگر کافران بر کفر خود اصرار ورزند و با وجود حجت‌های آشکار، به خدا ایمان نیاورند و عناد کنند، ممکن است همان خدای مهربان بر آن‌ها عذاب نازل کند و کسانی را که مانع ایمان آوردن دیگران هم هستند، از سر راه

بردارد، و این خود نشانی از رحمت خدا بر کسانی است که آمادگی ایمان دارند؛ ولی محیط کفر و شرک، مانع آن‌ها می‌شود (کوثر، ج ۳، ص ۵۵۷-۵۵۸). پس رحمت الهی با تهدید یا غضب‌اش درهم‌تنیده و آمیخته است. طرف مقابل غضب و عذاب الهی بر مشرکان و کافران، رحمت خداوند به مؤمنان و موحدان است؛ همچنان‌که این عذاب بر معذبین، عین رحمت برای دیگران نیز هست؛ چرا که چون سدی جلوی انحرافات و گمراهی بیشتر ایشان در دنیا را گرفته است.

خدا با خلق بازی نمی‌کند!

اکنون ممکن است پرسیده شود که آوردن جمله‌ی «إِنْ يَشَاءُ...» اگر برای این بوده که غنای مطلق خدا را برساند و بفهماند که او با خلق خود بازی نمی‌کند، جا داشت که جمله‌ی «إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ» را می‌آورد و از آوردن جمله‌ی «وَيَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَائِدَةً» خودداری می‌کرد؛ زیرا از بین بردن خلق قدیم و آوردن خلق جدید، دلیل بر بازی نکردن نیست؛ بلکه ممکن است همین کارش هم يك بازی تازه باشد.

در پاسخ باید گفت که این حرف، وقتی صحیح است که می‌فرمود: اگر می‌خواست، تمامی موجودات را از بین می‌برد و خلق نو می‌آفرید؛ ولی این طور نفرمود؛ بلکه فرمود: اگر می‌خواست، شما بشر یا شما امت خاتم النبیین ﷺ را از بین می‌برد و خلقی جدید یعنی بشر یا امتی جدید می‌آفرید؛ که در این صورت، جمله‌ی «وَيَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَائِدَةً» لازم است؛ زیرا آن ارتباط جمعی که بین موجودات جهان برقرار است، و با بودن آن ارتباط، غرض حاصل می‌شود، با نبود يك نوع از آن موجودات، یعنی نوع بشر، از بین می‌رود. روشن‌تر این‌که اگر فرض کنیم که بشر را از بین می‌برد، ولی زمین و آسمان را همچنان باقی می‌گذاشت، تازه باطل و بازی دیگری را مرتکب شده بود؛ چون گفتیم که يك موجودات، در نظام جمعی و تحصیل غرض از آن دخالت دارند. پس اگر بشر را از بین می‌برد، می‌بایست بشری دیگر را جایگزین آن می‌کرد. به عبارت دیگر، وقتی باطل در کارهای خدا راه ندارد، دیگر فرقی میان این باطل و آن باطل نیست. همچنان که از بین بردن همه‌ی خلق، بدون غرض و نتیجه، باطل است، از بین بردن انسان به‌تنهایی و نیاوردن انسانی دیگر به جای آن نیز نوعی باطل دیگر است. پس اگر بخواهد غنای خود را برساند، باید بشری را از بین ببرد و بشر دیگری را به جایش بیاورد، و این همان حقیقتی است که آیه‌ی شریف در مقام فهماندن آن است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۲، ص ۵۹۸). ب/



﴿۱۳۸﴾

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرِّثُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ
 نَشَاءُ بَزَعِمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ
 لَا يَذْكُرُونَ أَسْمَاءَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا
 كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ
 خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ
 مِيتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ
 حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ
 سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ
 قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ
 جَنَّتَ مَعْرُوشَتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا
 أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ
 كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ
 وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿۱۴۱﴾ وَمِنَ الْأَنْعَامِ
 حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا
 خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۴۲﴾

به خیال خود گفتند: «این چهارپایان و محصولات کشاورزی (که مخصوص بت‌هاست، برای همه) ممنوع است. فقط کسی از آن می‌خورد که ما بخواهیم.» و (این‌ها)، چهارپایانی‌ست که سوار شدن بر آنان حرام شده‌است، و (این‌ها)، چهارپایانی‌ست که هنگام ذبح، نام خدا را بر آنان نمی‌برند؛ بلکه نام بت‌ها را می‌برند و این کارها را به خدا نسبت می‌دهند. همه‌ی این کارها، به علت دروغ بستن بر خدا (است). به زودی به سزای دروغ بستن‌شان، کیفر آنان را خواهد داد. ۱۳۸ گفتند: «آنچه در شکم این چهارپایان است، (اگر زنده بیرون آید)، مخصوص مردان ماست و بر همسران ما حرام است؛ و اگر مرده باشد، همگی در آن شریک‌اند.» به زودی به سبب (این) توصیف‌شان، به آنان کیفر می‌دهد؛ زیرا او حکیم و بسیار داناست. ۱۳۹ بی‌شک کسانی‌که

فرزندان‌شان را از روی جهالت و بدون هیچ آگاهی کشتند و آنچه را که خدا به ایشان روزی کرده بود، به سبب دروغ بستن به خدا، (بر خود) حرام کردند، دچار زیان شدند. قطعاً گمراه شدند و هدایت‌یافته نیستند. ۱۴۰ او کسی‌ست که باغ‌هایی با داریست و بدون (نیاز به) داریست پدید آورد، و (نیز) درخت خرما و محصولات کشاورزی که خوردنی‌هایش گوناگون است، و زیتون و انار که (میوه‌های برخی از انواع آن دو)، شبیه به هم و (در برخی از انواع) متفاوت است. هنگامی‌که به بار می‌نشیند، از میوه‌اش بخورید، و روز برداشت آن، حق (بینوایان از) آن را بدهید و (در خوردن و خرج کردن) زیاده‌روی نکنید؛ که او اسراف‌کاران را دوست ندارد. ۱۴۱ برخی از چهارپایان را بزرگ و بارکش، و (بعضی را) کوچک و برای ذبح و استفاده از گُرگ و پشم آنان (آفرید). از آنچه خدا روزی‌تان کرده، بخورید و (با حرام و حلال کردن ساختگی)، از گام‌های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. ۱۴۲

۱۳۶ - ۱۴۰. افتراء بر خداوند

دین که نشان‌دهنده اعتقاد پشت آن است، مهم به حساب نمی‌آید؛ به‌ویژه اگر موضوعی مانند آنچه در آیه‌ی ۱۳۹ آمده باشد که در ابتدا مسئله‌ی پیش پا افتاده‌ای به‌نظر می‌رسد؛ در حالی که آیه‌ی شریف، از زاویه «افترا بستن بر خداوند»، به مسئله نگریسته و آن را بسیار بزرگ دانسته است.

فرهنگ قرآن و روایات، مبتنی بر اهمیت بسیار گفتارهای دینی و اعتقادات زیربنای آن‌هاست. به آیات ۹۰ و ۹۱ سوره مریم توجه کنید: «زبدیک است آسمان‌ها از هم متلاشی و زمین شکافته شود و کوه‌ها به‌شدت فرو ریزد، برای این که برای خداوند رحمان، فرزندی قائل شدند.» این تعبیر شدید و سهمگین، برای یک ادعا یا باور غلط در خداشناسی طرح شده است.

ضرورت اهتمام به صحتِ گفتارها و نسبت دادن‌های دینی
نمونه‌ای از تأکیدات قرآن و روایات را در این موضوع می‌آوریم:

اعتراض به سخن بی‌سند: در باره‌ی باور خرافی مهمی که منجر به شرك است، در قرآن می‌خوانیم: «گفتند: خدا فرزندی اختیار کرده است. او منزّه است ... شما را بر این [ادعا] حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، (به‌دروغ) بر خدا می‌بندید؟» (یونس/۶۸). با وجود آن‌که ادعای طرح‌شده، بسیار ناروا و از جهات گوناگون قابل اشکال و ابطال است، در آیه‌ی شریف، از نظر «بی‌دلیل و سند سخن گفتن» مورد اعتراض قرار گرفته است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرموده است: «آنچه را نمی‌دانی، مگو ...؛ زیرا خداوند بزرگ، اموری را بر اعضای بدنت واجب کرده که در روز قیامت از آن‌ها سؤال و با تو احتجاج می‌کند.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱۵).

نهی از تبعیت بدون علم: روی دیگر این سکه، گزینش ضابطه‌مند سخنان صحیح و گوش‌ن سپردن به هر گوینده‌ای است: «از آنچه از آن آگاهی نداری، پیروی مکن؛ که از گوش و چشم و دل، از همه سؤال می‌شود.» (اسراء/۳۶). امام سجاد (علیه‌السلام) با استناد به این آیه فرموده است: «جواز نداری هر چه را که می‌خواهی، بگویی و هر چه را که می‌خواهی، بشنوی.» (وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۲). در تعبیر شدیدتری، امام باقر (علیه‌السلام) فرموده است: «کسی که با دل‌سپاری به سخن‌گوینده‌ای گوش فرا دهد، او را پرستش کرده. اگر این سخنگو از سوی خدا سخن بگوید، خدا را پرستیده، و اگر از سوی ابلیس سخن بگوید، ابلیس را عبادت کرده است.» (کافی، ج ۶، ص ۴۳۴). امام (علیه‌السلام) هشدار می‌دهد که حتی گوش‌سپردن به گویندگان باید با سنجش سخن باشد؛ نه با دلدادی و مجذوب شدن، و فارغ از دلیل و سند. /م

از چند آیه‌ی پیش، بحثی آغاز شده که محورش برخی باورهای خودساخته و بی‌مبنای مشرکان و زدن رنگ دینی به آن‌هاست. در آیه‌ی ۱۳۶، این‌که کشت‌ها و دام‌های خداداد را به گمان خود، میان خداوند و معبودهای دروغین خود تقسیم می‌کردند (و سپس هر یک را طبق ضوابط خاصی مصرف می‌کردند)، سرزنش شده است. در آیه‌ی ۱۳۸، اختصاص دادن سهم کشت و دام بت‌ها به افراد خاص (که تنها آنان اجازه‌ی خوردنش را دارند) و تحریم سوار شدن برخی مرکب‌ها (ی مقدس) برای بعضی اشخاص، و در آیه‌ی ۱۳۹، تقسیم‌بندی خاص آنچه چارپایان خاص می‌زایند - که اگر زنده به دنیا بیاید، مختص مردان، و اگر مرده باشد، متعلق به مردان و زنان است - ، نکوهش شده است.

برخی نکات مهم این آیات، بدین شرح است:

۱- در آیات مرتبط با موضوعات یادشده، دو بار فعل «یفترون» و دو بار قید «افتراء علی‌الله (علیه)» به کار رفته است (الافتراء: العظیم من الکذب: دروغ بزرگ (مجمع‌البحرین، ج ۱، ص ۳۲۹). چهار بار تقبیح «دروغ بستن بر خدا» در ضمن پنج آیه، اهمیت این مسئله را یادآوری می‌کند. دوباره به آیات مذکور توجه کنید: آیه‌ی ۱۳۸: «و به زعم خودشان گفتند: این دام‌ها و کشتزار (مخصوص بت‌ها، برای همه) ممنوع است ...»؛ آیه‌ی ۱۳۹: «و گفتند: آنچه در شکم این حیوانات است، مخصوص مردان ماست و ...». توجه کنید که نوك تیز حمله، به‌سوی سخن گفتن بی‌پایه‌ی آن‌ها در باب احکام الهی و دروغ بستن ایشان به خداوند است.

۲- در میان آیات اشاره‌شده، آیه‌ی ۱۳۷، «قتل فرزند توسط مشرکان (در آستان بت‌هایشان)» را تقبیح کرده، و آیه‌ی ۱۴۰ نیز «کشتن فرزندان از روی نادانی» و «حرام شمردن آنچه خداوند، روزی (حلال) قرار داده» را در کنار هم قرار داده و موجب زیان‌کاری شمرده است. شاید از تقارن به‌کاررفته (با توجه به شدت قبح قتل) بتوان این نکته مهم را دریافت که قباحِ افترا بستن به خداوند و نظر دادن بی‌ضابطه در باره‌ی احکام الهی، بیش از آن است که معمولاً تصور می‌شود.

تلقی متداول اما غلط این است که منکراتِ جوارحی، پررنگ دیده می‌شود. برای مثال، کسی در قباحِ قتل، به‌ویژه کشتن فرزند بی‌گناه و بی‌پناه (که در آیه آمده)، ذره‌ای تردید نمی‌کند؛ اما سخن گفتن و نسبت دادن بی‌مبنا در حیطه‌ی



ثَنِيَّةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ
 قُلْ ءَالِدُكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمَ الْاُنْثَيْنِ اَمَّا اَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
 اَرْحَامُ الْاُنْثَيْنِ نَبِّوْنِي بِعِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿١٤٣﴾
 وَمِنَ الْاِبِلِ اِثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اِثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدُكَرَيْنِ
 حَرَّمَ اَمَ الْاُنْثَيْنِ اَمَّا اَشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثَيْنِ
 اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ وَّصَّيْكُمْ اللّٰهُ بِهٰذَا فَمَنْ
 اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿١٤٤﴾ قُلْ لَا اَجِدُ
 فِيمَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُونَ
 مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَاِنَّهٗ رِجْسٌ اَوْ
 فِسْقًا اٰهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ
 فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٤٥﴾ وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادَوْا حَرَمْنَا
 كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ
 شُحُوْمُهُمَا اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا اَوِ الْحَوَايَا اَوْ مَا
 اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِكَ جَزَآئُهُمْ بِغَيْرِهِمْ وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ﴿١٤٦﴾

هشت (فرد از دام که چهار) نوع (می شود،
 آفرید)؛ از گوسفند، دو قسم (نر و ماده)،
 و از بز (نیز همین) دو قسم. بگو: آیا
 (خداوند، گوشت) نرها (ی این دو) را حرام
 کرده، یا ماده ها (یشان) را، یا آنچه که
 رجم های آن دو ماده در بر گرفته است؟
 اگر راست می گوید، مرا از روی علم و
 آگاهی با خبر کنید. ۱۴۳ (همچنین) از شتر،
 دو قسم (نر و ماده)، و از گاو (نیز) دو
 قسم (نر و ماده آفرید). بگو: آیا (خداوند،
 گوشت) نرها (ی این دو) را حرام کرده، یا
 ماده ها (یشان) را، یا آنچه که رجم های آن
 دو ماده در بر گرفته است؟ آیا زمانی که
 خدا شما را به این (تحریم) سفارش می کرد،
 حضور داشتید؟ (یا این که بر خدا دروغ
 می بندید)؟ چه کسی ستم کارتر است از
 آن که به خدا دروغ می بندد تا مردم را
 گمراه کند، و این در حالی است که هیچ
 اطلاعی (از احکام خدا) ندارد؟ خداوند،

مردم ستم کار را هدایت نمی کند. ۱۴۴ بگو: (گوشت هایی که شما حرام می دانید، حرام نیستند، و در این باره،)
 در آنچه که به من وحی شده، چیزی را بر کسی که بخواهد بخورد، حرام نمی یابم؛ مگر این که مردار، یا خون
 ریخته شده (از رگ های حیوان)، یا گوشت خوک باشد؛ که این ها پلید هستند؛ یا حیوانی که از روی نافرمانی،
 (هنگام ذبح)، نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که (برای زنده ماندن) ناچار (به خوردن این ها)
 شود، در حالی که در پی لذت بردن و زیاده روی (از مقدار ضرورت) نیست، (گناهی نکرده است)؛ چرا که
 پروردگارت بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۴۵ بر یهودیان، هر (حیوان) ناخن دار را حرام کردیم، و از گاو و
 گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم؛ جز آنچه (از چربی) که پشت های آن دو یا روده ها در بر دارد؛
 یا آنچه که به استخوان آمیخته باشد. آن (تحریم) را به سزای ستم کاریشان، کیفر آنان قرار دادیم. بی گمان ما
 راست گوییم. ۱۴۶

۱۴۳ - ۱۴۶. بنیان شریعت را چه کسی می‌نهد؟

خداوند برای مقابله با بدعت‌هایی که مشرکان در آیین حق گذاشته بودند و نیز برای روشن نمودن محرمات الهی، به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که با صراحت به آن‌ها بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی را برای هیچ‌کس (اعم از زن و مرد و کوچک و بزرگ) نمی‌یابم؛ مگر چند چیز». (تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۲)؛ که این موارد نیز در آیات قرآن و روایات معصومین که تبیین‌کننده و تفسیرکننده آیات قرآن کریم هستند، به اجمال یا تفصیل بیان شده است. از این رو هیچ‌کس جز خداوند، حق تحریم حلال الهی و تحلیل حرام الهی را ندارد.

خداوند؛ تنها قدرت تعیین‌کننده حلال و حرام

اگر چارپایان حلال‌اند و مشرکین توبیخ شده‌اند که چرا آنعام و حرث را بر خود تحریم کرده‌اند، پس چرا خداوند خود همین انعام را بر یهودیان حرام کرده است؟ پاسخ این‌که اگر خداوند، طبیعتی را بر یهودیان حرام فرموده، به سبب ظلمی بوده که روا داشته‌اند، و این نوعی مجازات بوده که با حلیت ذاتی انعام منافات ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۵۰۳)؛ همچنان که آیه می‌فرماید: «همه‌ی غذاها (ی پاک)، بر بنی اسرائیل حلال بود؛ جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات، بر خود تحریم کرده بود.» (آل عمران/۹۳)؛ یا فرمود: «به سبب ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) به علت جلوگیری بسیار آن‌ها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم.» (نساء/۱۶۰).

پس دین و احکام موجود در آن، مخلوق اراده و علم ازلی خداوند است و هیچ عامل دیگری جز خدای سبحان در تدوین محتوای آن سهمی ندارد. هر مطلب اعتقادی، هر خلق نفسانی و هر قانون فقهی - حقوقی، فقط با اراده‌ی خداوند در مجموعه‌ی شریعت جای می‌گیرد (منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، ص ۲۴).

نقش عقل در هستی‌شناسی دین

عقل صرفاً عهده‌دار ادراک و فهم قوانین دینی‌ست و به هیچ‌وجه سهمی در هستی‌شناسی دین ایفا نمی‌کند؛ یعنی عقل هرگز حکمی را ایجاد نمی‌کند تا تصور شود که احکام عقلی، سهمی در بخش احکام و قوانین دینی دارند. عقل، دین‌ساز و میزان دین و مبدأ شریعت نیست؛ بلکه همچون آینه، نمایانگر دین، و همچون چراغ، روشنگر محتوای آن است. عقل البته قدرت تشخیص نقص و خرافی بودن احکام برخی ادیان تحریف‌شده را دارد و به آن فتوا می‌دهد؛ چراکه آن را محصول وهم و خیال

می‌داند (همان، صص ۲۴-۲۵). همین عقل، در برابر ادیان بی‌ریشه و بی‌اساس می‌ایستد و می‌گوید: «اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟» (انبیاء/۶۷)؛ اما در برابر دین حق یعنی اسلام خاضع است.

احتجاج باطل کفار بر تحریم حلال الهی

خداوند در احتجاجی که کفار برای کفر خود و تحریم حلال الهی کرده‌اند، دو نکته را طرح فرموده است:

۱- شما به آنچه که می‌گویید و بدان احتجاج می‌کنید، عالم نیستید و جز به ظن و تخمین اعتماد ندارید.

۲- دلیلی که می‌آورید، مدعای شما را اثبات کرده است؛ چون شما می‌خواهید با این کار، شرک و تحریم حلال خود را اثبات کنید و مبتنی بر دیدگاه جبر بگویید که خداوند، شرک و تحریم حلال ما را امضا فرموده، و دیگر هیچ باکی بر ما نیست، چنین استدلال کنید که اگر خداوند غیر این را از ما می‌خواست، ما نیز غیر این می‌شدیم؛ یعنی مشرک نمی‌شدیم و حلال خدا را حرام نمی‌کردیم؛ لیکن چون غیر این را از ما نخواست، ما می‌فهمیم که او به ما اذن به شرک و تحریم داده است. پس ما در شرک و تحریم خود اشکالی نمی‌بینیم (ر.ک: انعام/۱۴۸).

در جواب باید گفت که دلیل آنان، نتیجه‌ی مورد نظرشان را اثبات نمی‌کند. نتیجه‌ی دلیلی که آنان برای توجیه افعال خود آورده‌اند، این است که چون خداوند، ترک شرک را از ایشان نخواست، پس ایشان را به ترک شرک مضطر و مجبور نکرده و بس؛ اما این‌که ترک شرک اختیاری را هم از ایشان نخواست باشد، نتیجه‌ی آن دلیل نیست. پس نمی‌توانند قدرت و اختیار بر شرک و ترک شرک را که خداوند به ایشان داده است، انکار کنند. پس حجت ایشان، جز پیروی از خیال و تخمین، پایه و اساسی ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۵۰۴). خداوند متعال به مشیت تکوینی خود، از هیچ‌کس ایمان نخواست. بنابراین هیچ‌کس مجبور به ایمان آوردن نیست. اما به همان مشیت تکوینی خود، به بشر در انتخاب راه اختیار داده است. از این رو همه‌ی انسان‌ها بر مختار بودن مجبورند. مبتنی بر همین اختیار، در ساحت تشریع نیز دین و شریعت به بشریت ارزانی فرمود و با اوامر و نواهی خود، به ایشان حکم کرد که برای دستیابی به سعادت و نیل به بهشت مجبورند که مبتنی بر دستورهای دینی رفتار کنند. البته اراده‌ی تکوینی خداوند، جبرآور است و خلاف آن فرض ندارد؛ ولی اراده‌ی تشریعی او جبرآور نیست و امکان نقض دارد. پس می‌بینیم که خداوند، در شریعت اسلام و بقیه‌ی شرایع، تعظیم شعایر دینی را از انسان خواسته است؛ لکن خیلی از انسان‌ها برخلاف حکم خدا عمل می‌کنند. / ب. پژوهش‌وران کریم



اگر تو را دروغگو شمردند، بگو: پروردگارتان دارای رحمتی گسترده است (که به شما مهلت می‌دهد و راه توبه را برایتان باز گذاشته است)؛ و (هنگامی که) عذابش (فرا رسد، دیگر) از مردم گنه‌کار بازگردانده نخواهد شد. ۱۴۷ به زودی مشرکان (برای تبریّی خود) خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست، ما و اجداد و نیاکامان شرک نمی‌ورزیدیم و هیچ چیز را (بی‌سبب) حرام نمی‌کردیم.» کسانی که پیش از آنان بودند (نیز پیامبرانشان را) همین‌طور دروغگو می‌شمردند؛ تا این‌که عذاب ما را چشیدند. بگو: آیا شما ذره‌ای علم دارید تا (دلیلی منطقی) برای ما (بیاورید و راستی ادعایتان را) آشکار کنید؟ شما فقط از گمان پیروی می‌کنید و تنها به حدس و تخمین سخن می‌گویید. ۱۴۸ بگو: نتیجه‌ی این (سخن شما، بطلان عقیده‌ی خودتان) است؛ (چرا) که دلیل رسا (و قاطع)، فقط برای خداست؛

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَيَنْشَاهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُفٌّ عَنِ الْفَوَاحِشِ وَإِلَاقٍ لِحُجْنٍ نَرْزُقْكُمْ وَآيَاكُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾

زیرا اگر می‌خواست، همه‌ی شما را هدایت می‌کرد، (و همین که شما با اختیار خود ایمان نمی‌آوردید، نشان می‌دهد که با اختیار خود شرک می‌ورزید). ۱۴۹ بگو: گواهان‌تان را حاضر کنید؛ هم‌آنان که گواهی می‌دهند خداوند این(ها) را حرام کرده است. اگر گواهی دادند، همراهشان گواهی نده و از هوس‌های کسانی پیروی نکن که آیات و نشانه‌های ما را دروغ می‌شمردند و (همچنین) به آخرت ایمان ندارند و (غیر خدا را) با پروردگارشان برابر قرار می‌دهند. ۱۵۰ بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: این‌که چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان‌تان را از روی فقر نکشید، (چراکه) روزی شما و آنان را ما می‌دهیم، و به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آشکار باشد و چه پنهان، و کسی را که خدا (کشتن او را) حرام کرده، به قتل نرسانید؛ مگر (این‌که) به حق (و طبق قوانین شرع باشد). شما را به این(ها) سفارش کرده است. باشد که عقل خود را به کار گیرید. ۱۵۱

۱۴۹. حجت بالغی الهی

روز قیامت، فرزندان بشر باید پاسخگوی اعمال خود باشند. آنجا دیگر مجالی برای عذرتراشی و بهانه‌جویی نیست؛ چراکه پیشتر حجت خداوند بر بشر تمام شده است. انسان است، و آنچه که از او ثبت و ضبط شده؛ حتی جزئی‌ترین اعمالش هم در مقابل او حاضر است (کهف/۴۹). و بر مبنای همان نیز در باره‌ی او حکم خواهد شد. پس انسان باید صاحب دلیل متقن و حجت قطعی برای دفاع از خود باشد تا کلامش مسموع باشد.

مفهوم حجت

حُجیت در علم اصول فقه، آن چیزیست که احتجاج و دلیل آوردن بر مبنای آن، صحیح باشد. کاربرد حجت، در حکمت عملیست و آثار فقهی - حقوقی دارد. در فضای میان مولا و عبد، و آمر و مأمور، اگر چیزی به معنای اصولی آن حجت باشد، بدین معناست که معذّر و منجّر است. توضیح این‌که مولا و آمر می‌تواند به وسیله‌ی آن، ضد عبد عاصی (گناه‌کار) احتجاج کند، و او در ترك و عصیان تکلیف خویش عذری ندارد. در مقابل نیز اگر عمل عبد بر طبق چیزی باشد که به لحاظ اصولی حجت است، می‌تواند در درگاه مولا احتجاج کند و عذر موجه بیاورد. اکنون حجت عبد در قبال مولا چیست و چه زمانی تحقق می‌یابد؟ اصولیان می‌گویند: تنها دلیل کاشف از واقع می‌تواند حجت شرعی باشد. واقع نیز حکم شارع یعنی خداوند متعال است. در نتیجه، زمانی ما بر عمل خود حجت شرعی داریم که عملمان را بر اساس علمی که از حکم واقعی شارع داریم، تنظیم کرده باشیم (منزلت عقل در هندسه‌ی معرفت دینی، صص ۱۱۳-۱۱۴).

انسان؛ نیازمند حجت و دلیل برای اعمال خود

حضرت علی (ع) حجت گناه‌کاران در روز قیامت را باطل اعلام می‌کند و می‌فرماید: «برهان گناه‌کار، نادرست‌ترین برهان‌ها، عذرش از توجیه هر فریب‌خورده‌ای بی‌اساس‌تر، و خوشحالی او از ناآگاهیست. ای انسان، چه چیز تو را بر گناه جرأت داده و در برابر پروردگارت مغرور کرده و به نابودی خود علاقه‌مند کرده است؟ آیا بیماری تو را درمان نیست و خواب‌زدگی تو بیداری ندارد؟ چرا آن‌گونه که به دیگران رحم می‌کنی، به خود رحم نمی‌کنی؟ چه بسا کسی را در آفتاب سوزان می‌بینی و بر او سایه می‌افکنی؛ یا بیماری را می‌نگری که سخت ناتوان است و از روی دلسوزی بر او اشک می‌ریزی؛ اما چه چیز تو را بر بیماری خود بی‌تفاوت و بر مصیبت‌های خود شکیبیا کرده و از گریه بر حال خویششت باز داشته است؛ در حالی که هیچ چیز

برای تو عزیزتر از جانت نیست. چگونه ترس از فرود آمدن بلا، شب‌هنگام تو را بیدار نکرده است؛ در حالی که در گناه غوطه‌ور و در پنجه‌ی قهر الهی مبتلا شده‌ای ... در آن روز چه دلیل‌هایی که باطل می‌شود، و چه عذرهایی که پذیرفته نمی‌شود! پس در جست‌وجوی عذری باش که پذیرفته شود، و دلیلی بجوی که استوار باشد، و از دنیای فانی برای آخرت جاویدان توشه بردار، و وسایل لازم را برای سفر آخرت آماده کن، و چشم به برق نجات بدوز، و بار سفر ببرند.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۲۳).

حجت خداوند بر بندگان

از امام صادق (ع) در مورد معنای حجت بالغی خداوند سؤال کردند. حضرت فرمود: «خداوند در روز رستاخیز به بنده‌ی خویش می‌گوید: بنده‌ی من، آیا می‌دانستی (و گناه کردی)؟ اگر بگوید آری، می‌فرماید: چرا به آنچه می‌دانستی، عمل نکردی؟ و اگر بگوید نمی‌دانستم، می‌گوید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ در این موقع، بنده فرو می‌ماند، و این است معنی حجت بالغه.» (البرهان، ج ۲، ص ۴۹۲).

دو نکته در حدیث مذکور حایز اهمیت است: ۱. کسب علم و آگاهی؛ ۲. عمل به معلومات. حجت بالغی الهی نیز در مقام تحقق این دو محور سامان می‌یابد. امام کاظم (ع) نیز فرموده است: «خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، رسولان و انبیاء و امامان‌اند، و حجت باطنی، عقول و افکار.» (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۷۶). مبتنی بر مقدمه‌ای که ذکر شد، هم عقل که رسول باطنیست و هم پیامبران الهی که رسولان ظاهری هستند، دو وظیفه‌ی اساسی دارند: الف. آگاهی‌بخشی و ایجاد علم برای بشریت؛ ب. فراهم کردن زمینه‌ی عمل آدمیان به معلومات. وظیفه‌ی یکم را عقل نظری بر عهده دارد، و وظیفه‌ی دوم را عقل عملی.

در فرهنگ قرآن کریم، هم به کسی که علم ندارد، جاهل گفته می‌شود (جاهل در مقابل عالم)، هم به کسی که علم دارد اما به علم خود عمل نمی‌کند (جاهل در مقابل عاقل). بنابراین، خداوند، اسباب تکوینی و تشریعی هدایت را از هر جهت برای بندگان فراهم فرموده است. اسباب تکوینی، عقل و شعور و ادراک و فهم است که به همه عنایت فرموده است. این حواس ظاهری و باطنی، از هر جهت تمام است: چشم، گوش، زبان، قدرت، حیات و سایر نعمت‌ها. همین‌طور اسباب تشریعی - یعنی ارسال رسل و انزال کتب و بیان احکامی که موجب تأمین سعادت دنیا و آخرت و باعث نجات از مهالک دنیوی و اخروی می‌شود -، را عنایت فرموده و راه عذری برای اجنبی باقی نگذاشته است (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۲۳۶). ب/



وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ
وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ
اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٣﴾
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ
فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ﴿١٥٤﴾ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي
أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٥﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ
وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٦﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ
عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ
﴿١٥٧﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ
فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ
مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ
يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٨﴾

(اگر یتیمی را به سرپرستی گرفتید، صرفاً به بهترین حالت به مال یتیم نزدیک شوید (و امور او را با آن تدبیر کنید)؛ تا زمانی که به کمال رشدش برسد. (در آن هنگام، مالش را به او بسپارید). و (هنگام فروختن چیزی)، به دقت و عادلانه پیمانه و وزن کنید. (البته) هر کس را تنها به اندازه‌ی توانش تکلیف می‌کنیم (، و با تمام دقتی که صرف می‌کنید، کم و زیاد کردن بدون عمد و مختصر، ایرادی ندارد). و هنگامی که سخنی می‌گویید (که سود و زیان مردم در آن نهفته است)، عدالت را رعایت کنید؛ هرچند (در باره‌ی) خویشاوند باشد، و به عهد خدا وفا کنید. شما را به این (ها) سفارش کرده است. باشد که پند گیرید. ۱۵۲ و این (آیین و مذهب)، راه من است که راست (و بدون هیچ کژی) است. پس (برای رستگاری)، از آن پیروی کنید و از راه‌ها (ی دیگر) پیروی نکنید؛ که شما را از راه خدا پراکنده (و دور) می‌کند. شما را به این (ها) سفارش کرده است؛ باشد که خود

را (از خشم خدا) در امان نگه دارید. ۱۵۳ (این توصیه‌های کلی، به همه‌ی پیامبران گذشته ابلاغ شده بود؛ سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم تا (نعمت را) بر (هر) کسی که نیکوکاری کرده است، تمام کنیم و هر چیز را (که بنی اسرائیل برای هدایت شدن به آن نیاز داشت)، توضیح دهیم و برای این که هدایت و رحمتی باشد؛ تا مگر آنان به ملاقات با پروردگارشان ایمان آورند. ۱۵۴ این (نیز) کتابی پر از خیر و برکت است که نازل کردیم؛ بنابراین، از آن پیروی کنید و خود را (از خشم خدا) حفظ کنید تا مورد رحمت قرار گیرید. ۱۵۵ تا مبدا بگویید کتاب آسمانی فقط بر دو گروه پیش از ما (یعنی یهود و نصاری) نازل شد و به راستی ما از (کتاب) خواندن آنان بی‌خبر بودیم. ۱۵۶ یا مبدا بگویید اگر کتاب (آسمانی) بر ما نازل می‌شد، قطعاً هدایت‌یافته‌تر از آنان بودیم. بدین منظور، دلیلی روشن و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد. بنابراین، چه کسی ستم‌کارتر است از آن که آیات خدا را دروغ شمرده، از آن روی می‌گرداند؟ قطعاً کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به سزای روی گردانی (بی‌دلیل)‌شان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد. ۱۵۷

سنجیدن و وزن کردن چون ترازو.

صراط، مصادیق متعددی دارد؛ برخی، مادی ظاهری هستند، و بعضی، معنوی روحانی. اما عالی‌ترین مصداق روحانی، وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که حالات و اعمال و صفات سرآمد و روحانی‌اش، وسیله‌ی سنجیدن اعمال و مقام‌های دیگران، و راهی مستقیم و روشن برای سلوک مؤمنان است (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۲۴۲). ابو حمزه ثمالی از امام صادق (علیه السلام) در مورد «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» سؤال کرد. حضرت فرمود: «سوگند به خداوند متعال که صراط، علی بن ابی طالب است، و به خداوند سوگند که او، میزان و صراط است.» (نورالتقلین، ج ۱، ص ۷۷۹). پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده‌اند: «یا علی، تو حجت خدا، باب (تقرب) به خدا و راه رسیدن به خدایی. تو نبأ عظیم، صراط مستقیم حق و مثل اعلاّی خدایی. تو امام مسلمین، امیر مؤمنین، بهترین وصیین و اشرف صدیقین هستی. تو فاروق اعظم (جداکننده‌ی حق از باطل) و صدیق اکبری. تو جانشین من در امت، اداکننده‌ی دیون من و ایفاکننده‌ی وعده‌های منی. تو پس از من مظلوم خواهی شد و ستم خواهی دید. پس از من، از تو کناره می‌جویند و محجور و خانه‌نشین می‌شوی. خدا و حاضران امت خود را گواه می‌گیرم که حزب تو، حزب من است، و حزب من، حزب خداست، و حزب دشمنان تو، حزب شیطان است.» (ترجمه‌ی عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۵۵). این عناوین را پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) داده‌است؛ پیامبری که خود بر صراط مستقیم است (زخرف/۴۳).

تمسک به ریسمان الهی؛ عامل وحدت

برای دست‌یابی به تقوای الهی و دوری از تفرقه و تشتت باید بر صراط مستقیم حرکت کرد. بالاترین مصادیق صراط مستقیم نیز حضرات معصومین (علیهم السلام) هستند (البرهان، ج ۱، ص ۱۱۴). بنابراین باید به ایشان متمسک و متوسل شد تا بر محور وحدت ماند و اجتماع مسلمین را به سوی تفرقه سوق نداد. آیات دیگری از قرآن کریم نیز متکفل تبیین این نتیجه هستند؛ از جمله آیه‌ای که می‌فرماید: «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.» (آل عمران/۱۰۳). مفسران، ریسمان الهی را قرآن، دین اسلام و ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) شناسانده و همه‌ی این موارد را معتبر دانسته‌اند (ترجمه‌ی مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۸۹). /

۱۵۳. وحدت راه حق و کثرت راه‌های باطل

خداوند برای هدایت انسان و دست‌یابی او به سعادت، راه مشخص تعریف کرده است. ویژگی ذاتی این راه نیز یگانگی آن است؛ چراکه حقیقت، یکی‌ست و کثرت‌بردار نیست.

ناسازگاری تقوای الهی با اختلاف و تفرقه

در آیه‌ی شریف، خداوند از تفرق و اختلاف در دین و پیروی از راه‌های غیر خدایی نهی می‌فرماید؛ چراکه این راه‌ها با راه خدا سازگاری ندارد، و راه خدا و تقوای دینی نیز جز به اجتناب از این‌گونه راه‌ها پیموده نمی‌شود.

توضیح این‌که پیمودن راه خدا و تقوای دینی وقتی ممکن است که انسان محرمات الهی را بشناسد و سپس به کمک تعقل و تذکر، از آن‌ها اجتناب کند؛ به عبارت دیگر، انسان به فطرت انسانیت که بنای دین خدا بر آن نهاده شده، ملتزم شود و از آن تخطی نکند (شمس/۷-۱۰). بدیهی‌ست که خداوند نیز به پرهیزکاران وعده داده که آنان را در پرهیزکاری و روشن شدن راهشان یاری کند؛ چنان‌که حق را از باطل به‌خوبی تشخیص دهند (طلاق/۲؛ انفال/۲۹). از این رو انسان تا وقتی می‌تواند در راه تقوا باشد که طریق تعقل و تذکر را از دست ندهد و از فطرت انسانیت منحرف نشود؛ که اگر منحرف شد و راه هوای نفسانی و غرور به زندگی دنیا را پیش گرفت، این هواها و هوس‌ها، او را به بی‌بندوباری می‌کشاند و به مخالفت با عقل سلیم و ترک تقوای دینی و بی‌مبالاقت و تهور در قبال عواقب شوم آن وامی‌دارد و کار او را به جایی می‌کشاند که مانند مردم مست نمی‌فهمد چه می‌کند و با او چه می‌کند.

البته این اهواء شیطانی مختلف‌اند و مشمول يك ضابطه‌ی کلی و يك نظام حاکم که اهلس را در آن مجتمع و يك کلام کند، قرار ندارند. از این رو دو نفر هواپرست، در يك مسیر با هم راهی نمی‌شوند، و اگر هم بشوند، بی‌شک این همراهی را تا به آخر نمی‌رسانند. بر همین اساس، خداوند هم در کلام خود، راه غیر از راه خود را یکی ندانسته و آن‌ها را متعدد شمرده است. از این رو تقوای دینی هیچ‌وقت با تفرقه و اختلاف نمی‌سازد؛ چون معنای تقوای دینی، التزام به صراط مستقیمی‌ست که اختلاف و تخلف در آن راه ندارد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۷، ص ۵۲۲-۵۲۳).

علی (علیه السلام)؛ مصداق بارز و روشن صراط

صراط، راه روشن و وسیع است، و میزان، آلت و وسیله‌ی



هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا
لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُوا
إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ
مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
﴿١٥٩﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنِّي هَدِنِي رَبِّي
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيْنًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ
الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾
قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ
إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ
فِيمَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

آیا جز در انتظار آمدن فرشتگان به نزدشان
یا آمدن پروردگارت یا آمدن برخی از
نشانه‌های پروردگارت هستند؟! (ولی)
روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت
(به ظهور) می‌رسد، (دیگر) ایمان کسی که
(بیشتر) ایمان نیاورده، یا در (طول مدت)
ایمانش کار خوبی کسب نکرده است،
سودی برایش نخواهد داشت. بگو: «انتظار
بکشید؛ ما (نیز) منتظریم.» ۱۵۸ تو با
کسانی که دین‌شان را بخش بخش کردند
و گروه گروه شدند (و هر گروه، بخشی
از دین را گرفتند)، هیچ رابطه‌ای نداری.
کار آنان فقط به خدا واگذار شده است؛
آنگاه آنان را از کارهایشان باخبر می‌کند.
۱۵۹ هر کس (کار) نیکی بیاورد، ده برابر
آن (پاداش) خواهد گرفت، و کسی که (کار)
بدی بیاورد، فقط مانند آن مجازات می‌شود
و از (حق) هیچ‌یک از دو گروه (آنان کم
گذاشته نخواهد شد. ۱۶۰ بگو: پروردگارم،

مرا به راه راست هدایت کرده است (که) دینی راست و درست است؛ (همان) آیین ابراهیم که حق‌گراست.
او از مشرکان نبود. ۱۶۱ بگو: نماز و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگم، (همه) برای خداست که پروردگار
جهانیان است؛ ۱۶۲ و هیچ شریکی ندارد. (آری،) بدین (اعتقاد) مأمور شده‌ام و من نخستین مسلمان‌ام. ۱۶۳
بگو: آیا جز خدا را صاحب‌اختیار (خود) قرار دهم؛ حال آن‌که او صاحب‌اختیار همه چیز است. هر انسانی
فقط به زیان خودش (گناهی) به دست می‌آورد و هیچ گناه‌کاری، بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. آنگاه،
بازگشت شما به پیشگاه پروردگارتان است، و (خدا) شما را از آنچه که همواره در آن اختلاف داشتید، آگاه
می‌کند. ۱۶۴ او کسی‌ست که شما را جانشینان (گذشتگان در) زمین قرار داد و برخی از شما را به رتبه‌هایی بر
بعضی دیگر برتری داد تا شما را در مورد آنچه به شما داده است، بیازماید. پروردگار تو به سرعت کیفر می‌کند
و البته بسیار آمرزنده و مهربان است. ۱۶۵

تبیین یک مغلطه: مضمون آیهی شریف گاهی دستاویز ادعای باطلی بدین شرح می‌شود که از منع خدای متعال از تفرقه و دسته دسته شدن نتیجه می‌گیرند که نباید تابع هیچ مذهبی شد؛ بلکه فقط باید مسلمان بود. اینان می‌گویند ما نه شیعه هستیم، نه سنی، و نه چیز دیگر؛ بلکه صرفاً مسلمان ایم. این مغلطه، شاید ظاهر فریبایی داشته باشد؛ اما در باطن، دارای هیچ منطق مستدلی نیست. برای مثال، مسلمان، در قبال این سؤال که «آیا رسول خدا ﷺ از جانب خداوند، جانشینی برای خویش تعیین کردند یا نه؟»، یا باید بگوید بله یا خیر. این سؤال، بر مدار نفی و اثبات شکل گرفته است؛ پس گزینه‌ی سومی در پاسخ آن وجود ندارد. کسی که پاسخ مثبت بدهد، طبعاً باید پیرو آن جانشین الهی باشد که در نتیجه شیعه خواهد بود، و کسی که پاسخ منفی بدهد، بلافاصله در برابر سؤال بعدی قرار خواهد گرفت: «پس تکلیف مسلمانان پس از رحلت پیامبر خدا ﷺ چه بوده و هست؟». اینجا منطقاً می‌توان پاسخ‌های متعددی داد؛ اما نمی‌توان گفت: «مسلمانان در این موضوع هیچ تکلیفی نداشته یا ندارند.» در این موضع، یکی از پاسخ‌ها، مبتنی بر نظریه‌ی خلافت و پذیرفته‌ی اهل سنت است. ملاحظه می‌کنید که در چنین مواردی، این‌که گفته شود «پاسخی ندارم و من فقط مسلمان‌ام»، تا چه حد غیرمنطقی و عوام‌فریبانه است.

کلام پیامبر ﷺ در باره تفرقه امت و راه نجات

در منابع فریقین، از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند اتمم پس از من به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شوند، و تنها یکی اهل نجات است (از جمله: مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۹). جا دارد مسلمانان با تشریک مساعی برادرانه و هم‌اندیشی علمی، در پی یافتن فرقه‌ی نجات یافته باشند، و اگر منابع همه‌ی مسلمانان، به حقانیت مذهبی گواهی داد، همگی در قبولش انعطاف و حق‌پذیری نشان دهند. فخر رازی، مفسر مشهور تسنن، در مقدمه‌ی تفسیرش، به این حدیث (با توصیف آن به حدیث مشهور) اشاره کرده (مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۲). و جالب توجه این‌که در همان جلد از تفسیر، به مناسبت بحثی نوشته است: «هر کس در دینش به علی بن ابی‌طالب علیاً اقتدا کند، هدایت یافته است، و دلیل این ادعا، قول پیامبر [در باره‌ی حضرت علی علیاً] است که حق را همراه با علی، هر سو که برود، به حرکت درآور.» (همان، ص ۲۰۵).

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

۱۵۹. تفرقه در دین محکوم است

در آیه‌ی ۱۵۹، «کسانی که دین خود را پراکنده کردند و دسته دسته شدند»، با این خطاب به پیامبر ﷺ که «با آنان هیچ ارتباط و پیوندی نداری» و این بیان که «کار آن‌ها، واگذاشته به خداست؛ یعنی خداوند، خود به حساب آنان خواهد رسید.» تهدید شده‌اند. تفرقه در دین، به چه معناست و چه کسانی منظور آیه‌اند؟

پاسخ این‌که پراکندگی، برای محوری پیش می‌آید که بنا بوده اساس اجتماع و وحدت باشد. آیه‌ی شریف می‌فرماید: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...» (آل عمران/۱۰۳). با مراجعه به آیات پیش برای یافتن محور مورد نظر ملاحظه می‌شود که مخاطب دهه‌ای پیشین - که مشرکان و نیز گاه اهل کتاب هستند -، در این آیات، به اساس توحید و آیین اسلام دعوت شده‌اند.

المیزان درباره‌ی مخاطبان مورد نظر گفته است: «دلیلی نداریم که آیه‌ی شریف [و مشخصاً عبارت «أَسْتَمِنُهُمْ فِي شَيْءٍ»] صرفاً به جدایی رسول خدا ﷺ از مشرکان یا از مشرکان و یهود و نصاری اختصاص داشته باشد؛ بلکه آیه مطلق است و جدایی حضرت را، هم از نام‌پرندگان و هم از اهل بدعت و مذهب تراشان امت اسلام می‌رساند.» (ج ۷، ص ۳۹۰).

تبعیت از رسول خدا ﷺ؛ محور وحدت

برخی مبانی مهم دعوت اسلام، به‌ویژه در آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ در قالب ده محور بیان شده است: «بگو: بیا بید آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم: این‌که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و...». سپس در آیه‌ی ۱۵۳، نکته‌ای را به قبل عطف کرده است: «و این‌که راه من مستقیم است؛ از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] پیروی نکنید؛ که شما را از راه خدا پراکنده می‌کند.» فهره‌ی عطف یادشده این است که یکی از آنچه خدای متعال حرام کرده، پیروی از غیر راه پیامبر است که موجب تفرقه می‌شود (المیزان، ج ۷، ص ۳۷۷؛ التحریر و التنویر، ج ۷، ص ۱۲۷).

بدین ترتیب، خدای متعال، محور «تفرقه نداشتن» را به‌روشنی «راه پیامبر ﷺ» معرفی فرموده و بر تبعیت از رسول خدا ﷺ در چند ده آیه قرآن تأکید کرده است: «کسی که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت خدا را اطاعت کرده است.» (نساء/۸۰): «بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را



سورهی اعراف (در مگه نازل شده است)

به نام خداوند بخشندهی مهربان

الف، لام، میم، صاد. ۱ (این)، کتابیست که بر تو نازل شده است. پس نباید از (رساندن پیام) آن، تنگی در سینهات وجود داشته باشد. هدف این است که با آن، (مردم را) هشدار دهی، و برای مؤمنان پندی باشد. ۲ از آنچه از سوی پروردگارتان نازل شده، پیروی کنید و از هیچ سرپرستی غیر از او پیروی نکنید. اندکی (از شما) پند می‌گیرید. ۳ چه بسیار شهرهایی که (مردم) آن‌ها را هلاک کردیم و عذاب ما شب‌هنگام یا در حالی‌که آنان در خواب نیم‌روزی فرو رفته بودند، سراغشان آمد. ۴ آنگاه که عذاب ما سراغشان آمد، سخن‌شان تنها این بود که گفتند: «ما ستم‌کار بودیم.» ۵ پس بی‌شک از کسانی‌که (پیامبری) به سوی آنان فرستاده شد، سؤال می‌کنیم، و البته از پیامبران نیز سؤال خواهیم کرد. ۶ و بی‌گمان آگاهانه (سرگذشت‌شان را) برایشان حکایت

سُورَةُ الْأَعْرَافِ

۲۰۶

آیاتها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَصِّ ۱ كَتَبْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۲ اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ۳ وَكَمْ مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ۴ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۵ فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۶ فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ عِلْمَهُمْ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ۷ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۸ وَمَن خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ۹ وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُم فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۱۰ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّن السَّاجِدِينَ ۱۱

خواهیم کرد، و ما غایب نبوده‌ایم. ۷ در آن روز، معیار سنجش (اعمال)، حق است. پس کسانی‌که (کفهی اعمال خوب) ترازوهای آنان، سنگین باشد، ایشان‌اند که به هدف خود دست خواهند یافت. ۸ و کسانی‌که (کفهی اعمال خوب) ترازوهای آنان، سبک باشد، افرادی هستند که در نتیجهی ستم‌شان به آیات و نشانه‌های ما، (سرماهی) وجود خویش را از دست داده‌اند. ۹ قطعاً شما را در زمین جای دادیم و برای شما در آن اسباب زندگی را فراهم کردیم. اندکی (از شما) شکرگزاری می‌کنید. ۱۰ بی‌گمان شما را آفریدیم؛ آن‌گاه به شما شکل و صورت دادیم؛ آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: «به آدم سجده کنید.» پس همه سجده کردند؛ مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. ۱۱

مردی یهودی از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: خدا به ملائکه فرمود که بر آدم سجده کنند. آیا پیامبر اسلام را چنین احترامی کرده است؟ امام علیه السلام فرمود: «خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فضیلتی والاتر از این داد. خدا با عظمتش، همراه تمام فرشتگان، بر محمد صلی الله علیه و آله صلوات می‌فرستد، و صلوات مؤمنان بر پیامبر را عبادت خود خوانده است.» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۴).

ماجرای سرکشی و عصیان ابلیس

خدا، ابلیس را به علت سرکشی و طغیانگری مؤاخذه کرد و گفت: «چه چیز سبب شد که در برابر آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری؟». او در پاسخ به يك عذر ناموجه متوسل شد و گفت: «من از او بهترم؛ برای این‌که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک و گل.» گویا چنین می‌پنداشت که آتش برتر از خاک است، و این یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات ابلیس بود. شاید هم اشتباه نمی‌کرد و آگاهانه دروغ می‌گفت. درست است که آتش، یکی از شروط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است؛ ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند، و آتش، تنها وسیله‌ای برای تکمیل آن‌ها محسوب می‌شود. به علاوه، هر آتشی در روی زمین پیدا شود، از موادی سرچشمه می‌گیرد که از خاک به دست آمده است. خاک، سرچشمه‌ی پرورش درختان، و درختان، سرچشمه‌ی پیدایش آتش‌اند. حتی مواد نفتی یا چربی‌هایی که احتراق‌پذیرند نیز از خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه می‌کنند، نشأت گرفته‌اند. از همه‌ی این‌ها گذشته، امتیاز آدم در این نبود که از خاک است؛ بلکه امتیاز اصلی او، روح انسانیت و مقام نمایندگی پروردگار بوده است. بنابراین، به فرض که ماده‌ی نخستین شیطان برتر باشد، دلیل بر این نمی‌شود که او در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت الهی و نمایندگی پروردگار سجده و خضوع نکند، و ظاهر این است که شیطان همه‌ی این مطالب را می‌دانست؛ اما تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت. در روایت آمده است که ابوحنیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شد. امام به او فرمود: «به من خبر داده‌اند که تو در احکام خدا قیاس می‌کنی.» ابوحنیفه گفت: آری؛ چنین است. امام علیه السلام فرمود: «این کار را دیگر تکرار نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود؛ آنجا که آتش و گل را با هم مقایسه کرد؛ در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می‌کرد، تفاوت میان آن دو را در می‌یافت و برتری یکی بر دیگری را تشخیص می‌داد.» (نور الثقلین، ج ۲، ص ۹۰) د/

۱۱. آیا سجده برای خدا بود یا آدم؟

شك نیست که سجده به معنای پرستش، فقط برای خداست؛ چراکه هیچ معبودی در جهان جز خدا نیست، و معنی توحید در عبادت، همین است که غیر از خدا را نپرستیم. بنابراین جای تردید نیست که فرشتگان برای آدم «سجده‌ی پرستش» نکردند؛ بلکه سجده‌ی برای خدا اما به سبب آفرینش چنین موجود شگرفی بود؛ یا این‌که برای آدم سجده کردند؛ اما سجده به معنی خضوع (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۲). از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «سجده‌ی فرشتگان، پرستش خداوند از يك سو، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود؛ چراکه ما در صلب آدم بودیم.» (نور الثقلین، ج ۱، ص ۵۸). خطاب جمله‌ی «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكَ...» خطاب به عموم آدمیان و امتنانی ست، و لحن کلام، لحن منت نهادن. سجده‌ی ملائکه، برای جمیع بنی‌آدم و در خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم علیه السلام، قبله‌گاه سجده‌ی ملائکه شده، از جهت خصوصیت شخصی‌اش نبوده؛ بلکه از این باب بوده که آدم علیه السلام، نمونه‌ی کامل انسانیت بوده، و در حقیقت، از طرف تمام افراد انسان، نماینده بوده است؛ همچنان که خانه‌ی کعبه، بدین سبب که از مقام ربوبی پروردگار حکایت می‌کند، قبله‌گاه مردم قرار گرفته است.

این معنا، از چند جای داستان آدم و ابلیس استفاده می‌شود: ۱- از قضیه‌ی خلافت که آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره‌ی بقره، گویای آن است. از این آیات بر می‌آید که مأمور شدن ملائکه به سجده، متفرع بر خلافت مزبور بوده، و خلافت مزبور، مختص آدم علیه السلام نبوده؛ بلکه در همه‌ی افراد بشر جاری ست. پس سجده‌ی ملائکه، سجده‌ی بر جمیع افراد انسان است؛ ۲- از آنجا که ابلیس گفت: «فِيمَا آغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَجِدُنَّ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ چون قبل از این آیه، ذکری از بنی‌آدم به میان نیامده بود، و ابلیس ابتدا و بدون این‌که حرفی از بنی‌آدم در بین باشد، متعرض اغوای بنی‌نوع بشر شد. در آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی حجر هم از او نقل شده است: «كَرِهَ مَا آغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ». در آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی ص نیز می‌خوانیم: «فَعَزَّزْتُكَ لِأُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ». اگر جمیع افراد بشر، مسجود ابلیس و ملائکه نبودند، جا نداشت که ابلیس چنین در مقام انتقام از آنان برآید؛ ۳- علاوه بر همه‌ی این‌ها، خطابات خداوند در سوره‌های بقره و طه، عین خطابات در این سوره با جمیع افراد بشر است؛ که می‌فرماید: «يٰٓبَنِي آدَمَ!» (المیزان،



قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدًا إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ
وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ
فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصُّغُرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَجِدُنِي مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ
اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَيَتَذَكَّرُ أَكْثَرُ النَّاسِ أَنْتَ وَرَوْحُكَ الْجَنَّةَ فَكَلَامٍ
حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾
فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا
وَقَالَ مَأْتِكُمَا بِتُكْمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَاتٍ أَوْ
تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾
فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا
يَخِصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا
عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

(خداوند) فرمود: «هنگامی که به تو دستور دادم، چه چیز تو را از سجده کردن بازداشت؟» گفت: «من از او بهترم؛ (زیرا) مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کردی.» ۱۲ (خداوند) فرمود: «از آن (مقام) فرود آی؛ که غرور و تکبر در این (جایگاه)، در حد تو نیست. پس بیرون شو که تو در زمره افراد پست و کوچکی.» ۱۳ (او) گفت: «تا روزی که زنده می‌شوند، به من مهلت بده.» ۱۴ (خداوند) فرمود: «تو از مهلت یافتگانی.» ۱۵ (او) گفت: «برای این که مرا گمراه کردی، حتماً برای (گمراهی) آنان، بر سر راه راست تو (به کمین) خواهم نشست. ۱۶ آن گاه از پیش رو و پشت سر و از سمت راست و چپشان سراغشان می‌روم، و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.» ۱۷ (خداوند) فرمود: «از آن (مقام) بیرون شو؛ در حالی که نکوهیده و رانده شده هستی.

مسئلاً کسانی از آنان که از تو پیروی کنند، قطعاً جهنم را از همه‌ی شما لبریز خواهم کرد. ۱۸ ای آدم، تو و همسرت در این باغ ساکن شوید و از هر جا که خواستید، بخورید و به این درخت نزدیک نشوید؛ که ستم‌کار خواهید شد.» ۱۹ پس از آن، شیطان آهسته و آرام با آن دو سخن گفت تا آنچه از شرمگاه‌هایشان را که بر آنان پوشیده شده بود، برایشان آشکار کند. (بدین منظور) گفت: «پروردگارتان، شما را فقط بدین علت از این درخت منع کرده که مبادا دو فرشته شوید؛ یا (در این باغ) عمر جاویدان بیابید.» ۲۰ و با تأکید برایشان سوگند یاد کرد که بیشک من خیرخواه شما هستم. ۲۱ و (به این ترتیب)، آن دو را با فریب به سقوط کشاند. هنگامی که از (میوه‌ی) آن درخت چشیدند، شرمگاه‌هایشان بر آنان آشکار شد و شروع به پوشاندن خود با برگ (درختان) آن باغ کردند، و پروردگارشان آن دو را ندا داد: «مگر شما را از آن درخت منع نکردم و به شما نگفتم

که شیطان، دشمنی آشکار برای شماست؟» ۲۲

اشکالاتی که بر این نظر وارد است: ۱. اگر محل تکلیف نبوده، پس چرا قرآن می‌فرماید که آدم علیه السلام عصیان و مخالفت کرده است؟ در این صورت، شیطان هم مرتکب خلاف نشده است؛ ۲. اگر بهشت موعود بوده، راهی برای شیطان به آنجا نبوده است؛ ۳. در بهشت موعود، خوردن تمام نعمت‌ها جایز است، و خداوند، انسان را از هیچ نعمتی منع نمی‌کند؛ در حالی که آدم علیه السلام از خوردن شجره نهی شد (تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۶). بنابراین، این قول که بهشت دنیوی بوده، صحیح به نظر می‌رسد؛ افزون بر این که روایات به صراحت این نکته را بیان می‌کنند که باغی از باغ‌های دنیا بوده که خورشید و ماه در آن طلوع می‌کردند (بحار الانوار، ج ۱۱، صص ۱۴۳-۱۴۴).

سوم. عمل حضرت آدم و حوا. آیا آدم و حوا مرتکب گناه شدند یا نه؟ اهم اقوال چنین است: ۱. مرتکب گناه شده‌اند؛ ولی گناهشان صغیره و قبل از نبوت حضرت آدم علیه السلام بوده، و این با مقام نبوت منافاتی ندارد. چند دلیل برای این نظر آورده شده است: الف. ظاهر این آیه و امثال آن، عصیان از پروردگار را نشان می‌دهد؛ ب. عصیان، در قرآن، تنها به معنای گناه به کار رفته است؛ ج. دلیلی در ارشادی بودن نهی «لاتقربا» نداریم؛ د. توبه از کاری که نهی ارشادی به آن تعلق گرفته، معنا ندارد (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۹۸). ۲. حضرت آدم علیه السلام هنگام ارتکاب این عمل، پیامبر بوده است. بر این قول استدلال شده که جبرئیل بر او نازل می‌شده، و نزول جبرئیل، مساوی با نبوت است؛ زیرا جبرئیل بر غیر نبی نازل نمی‌شود؛ علاوه بر این که خداوند، همه‌ی اسما را تعلیم آدم داد، و تنها او بود که از آن‌ها اطلاع داشت و حتی فرشتگان چنین علمی نداشتند. حضرت آدم علیه السلام بود که معلم فرشتگان شد و اسما را به آن‌ها تعلیم داد، و همه‌ی این اتفاقات، مربوط به پیش از خوردن از درخت نهی شده بود (بقره ۳۱-۳۲).

نتیجه این که آدم علیه السلام هنگام خوردن از درخت، نبی بوده است، و طبق نظر شیعه، نبی مطلقاً حتی مرتکب گناه صغیره نمی‌شود. از این رو، نهی را حتماً باید بر نهی ارشادی حمل کنیم، و آنچه حضرت آدم مرتکب شده، ترک اولی بوده که در پیامبران جایز است؛ لکن به علت تقرب آنان به خداوند و مرتبه‌ی معرفتی که به خالق خود دارند، اگر مرتکب ترک اولی شوند، دچار مؤاخذه‌ی الهی می‌شوند (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۹۸). د/

۱۹- ۲۲. آدم و حوا دچار گناه شدند یا ترک اولی؟

در پاسخ این پرسش باید سه موضوع بررسی شود:

یکم. عصمت پیامبران علیهم السلام. در این باره، اقوال مختلفی بین فرقه‌های مسلمان وجود دارد که پنج قول از آن‌ها چنین است: ۱. پیامبران علیهم السلام از گناه کبیره معصوم‌اند؛ ولی گناه صغیره بر آن‌ها جایز است. آنان از زمان بلوغ معصوم هستند. این، قول اکثر معتزله است؛ ۲. نه گناه کبیره و نه صغیره‌ی عمدی از انبیا صادر نمی‌شود؛ ولی سهواً اشکالی ندارد؛ ۳. گناه مگر سهوی و از روی خطا از انبیا صادر نمی‌شود. البته برای این خطا مؤاخذه می‌شوند؛ گرچه افراد عادی برای گناه سهوی و از روی نسیان عقاب نمی‌شوند. این تفاوت، به علت والایی معرفت و علو رتبه‌ی پیامبران است؛ ۴. صدور گناه از انبیا مطلقاً جایز است؛ کبیره یا صغیره؛ از روی عمد یا خطا یا سهواً (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۹)؛ ۵. گناه مطلقاً بر انبیا جایز نیست و از ایشان صادر نمی‌شود؛ کبیره یا صغیره؛ از روی عمد یا خطا یا سهو. عصمت انبیا، قبل و بعد از زمان نبوت است. تنها ترک اولی جایز است. در این میان اما امامیه برای مدعای خود ادله‌ی متعددی دارند: ۱. اگر انبیا دچار خطا یا گناه شوند، از اقل مردم هم پایین‌تر می‌روند؛ زیرا معرفتی که به خالق خود دارند، دیگران ندارند. پس اگر با این آگاهی و معرفت و شناختی که از خالق و حقیقت گناه و مخالفت با امر مولا دارند، مرتکب گناه شوند، از بقیه‌ی گناه‌کاران هم پایین‌ترند؛ ۲. انبیا چون نبی هستند، پیروی از آن‌ها لازم است؛ اما اگر مرتکب خطا و گناه شوند، متابعت از آنان در گناه حرام است. پس در یک عمل، هم وجوب و هم حرمت یعنی اجتماع ضدین پیش می‌آید، و بنابراین باعث سرگردانی امت می‌شود؛ ۳. هدف از بعثت انبیا، تبعیت مردم از ایشان و تربیت جامعه و دوری کردن از گناه است. پس اگر گناه بر انبیا جایز باشد، مردم اطمینانی به آن‌ها پیدا نمی‌کنند، و در نتیجه، نقض غرض می‌شود، و نقض غرض، بر مولای حکیم قبیح و غیرجایز است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۸).

دوم. محل زندگی آدم پیش از آمدن به زمین. آیا زیستگاه آدم پیش از هبوط، بهشت موعود و آخرتی، یا بهشت دنیایی بوده است؟ عده‌ای می‌گویند که بهشت موعود بوده، و بهشت موعود، محل تکلیف نیست، و خروج آدم علیه السلام از آن اشکالی ندارد؛ زیرا خارج نشدن از بهشت موعود و همیشگی، زمانی است که در پاداش اعمالش به آن وارد شده باشد (بحار الانوار،



قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾ يَبْنَىٰ ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ اتِّكُم وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَةِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَبْنَىٰ ءَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ اتِهِمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

عرض کردند: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، بی‌گمان از زیان‌کاران خواهیم شد.» ۲۳ (خداوند) فرمود: «(از این مکان و منزلت،) در حالی که بعضی از شما (انسان‌ها)، دشمن بعضی دیگر (از شیاطین) است، (همراه شیطان) فرود آید، و در زمین، تا زمانی (معین)، قرارگاه و وسیله‌ی بهره‌مندی خواهید داشت.» ۲۴ (و) فرمود: «در آن زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و (در قیامت،) از آن بیرون آورده می‌شوید.» ۲۵ ای فرزندان آدم، به‌راستی برایتان لباسی که شرمگاه‌هایتان را می‌پوشاند و مایه‌ی آراستگی شماست، خلق کردیم؛ حال آن‌که لباس تقوا بهتر است. این از نشانه‌های خداست. باشد که پند گیرند. ۲۶ ای فرزندان آدم، مبدا شیطان، شما را بفریسد؛ چنان‌که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون آورد؛ در حالی که لباس آن دو را از

(تن) آنان بیرون آورد تا شرمگاه‌هایشان را به آنان نشان دهد. او و هم‌دستانش، شما را از جایی که آنان را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را سرپرستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. ۲۷ و هنگامی که کار زشتی می‌کنند، می‌گویند: «اجداد و نیاکان خود را (نیز) بر این (کار) یافتیم و خدا ما را به آن فرمان داده است.» بگو: «خداوند به کار(های) زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به خدا نسبت می‌دهید؟ ۲۸ بگو: پروردگaram به (رعایت) عدالت و میانه‌روی (در کارها) فرمان داده است و (این‌که) در هر مسجدی، روی خود را کامل (به سوی او) متوجه کنید، و در حالی که عبادت خود را (از هر شرکی) برایش خالص کرده‌اید، او را بپرستید. همان‌طور که شما را در ابتدا آفرید، دوباره (به پیشگاه او) بازمی‌گردید؛ ۲۹ در حالی که (خدا) گروهی را هدایت کرده، و گمراهی بر گروهی محقق شده است؛ (زیرا) آنان، شیاطین را به جای خدا سرپرستان خود قرار دادند و می‌پنداشتند که هدایت‌یافته‌اند. ۳۰

۲۴. عالم دنیا؛ بزرگ‌ترین فرصت برای انسان‌سازی

خداوند با انتقال آدم علیه السلام و فرزندان او به زمین، بزرگ‌ترین فرصت را در اختیار بشر گذاشت تا خود را در درگاه احدیت مقرب کند. وجود اختیار، تکلیف و مسئولیت‌خواهی از انسان در عالم دنیا، محمل ارتقای او به سمت کمالات معنوی است.

امام صادق علیه السلام، در تبیین آیه‌ی شریف، مصداق «مستقر» را قبر، و مصداق «حین» را قیامت شناسانده، و هبوط آدم علیه السلام را از در توبه‌ی بهشت، هبوط حوا را از در رحمت، هبوط ابلیس را از در لعنت، هبوط طاووس را از در غضب، و هبوط مار را از در عذاب دانسته، و هنگام نزول آن‌ها را عصر بازگفته، و آنچه را که نازل شده است، توبه، رحمت، لعنت، غضب و عذاب معرفی فرموده است (البرهان، ج ۳، ص ۳۵۸).

دنیا؛ دار تراحم‌ها و اختلاف‌ها

تمامی اجزای عالم خلقت، با همه‌ی وسعتی که دارد، به یکدیگر مربوط‌اند، و جزء اولش، مانند یک زنجیر، به جزء آخرش وابسته و مربوط است؛ چنان‌که ایجاد جزئی از آن، مستلزم ایجاد و صنع همه‌ی آن است، و اصلاح جزئی از اجزای آن نیز به اصلاح همه‌ی آن مربوط است. خالق متعال در این باره فرموده است: «فرمان ما، یک امر بیش نیست؛ همچون یک چشم بر هم زدن» (قمر/۵۰). البته لازمه‌ی این ارتباط، این نیست که جمیع موجودات، مثل هم باشند، و ربطشان به یکدیگر، ربط تساوی و تمایل باشد؛ زیرا اگر همه‌ی اجزای عالم، مثل هم بودند، عالمی به وجود نمی‌آمد؛ بلکه تنها یک موجود تحقق می‌یافت. از این رو حکمت الهی اقتضا دارد که این موجودات، از نظر کمال و نقص و داشتن یا نداشتن مراتب وجود و امکان رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن، مختلف باشند. همین اختلاف در مراتب وجود، خود، عامل ایجاد تراحم‌ها و تشتت‌هاست؛ چنان‌که هر فرد یا هر گروهی، با دیگران در منافع اختلاف پیدا می‌کند و برای تحقق منافع خود می‌کوشد.

ضرورت وجود اختلاف در ابناء بشر

آری، اگر در عالم، شر و فساد، تعب و فقدان، نقص و ضعف، و امثال آن‌ها نبود، بی‌شک مصداقی از خیر، صحت، راحت، وجدان، کمال و قوت نیز یافت نمی‌شد، و عقل ما نیز به معانی آن‌ها پی نمی‌برد؛ چون عقل، هر معنایی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می‌کند. اگر در عالم، مصداقی از شقاوت، معصیت، قبح، ذم و عقاب و امثال آن نبود، سعادت، اطاعت، حسن، مدح و ثوابی هم تحقق نمی‌یافت، و همچنین اگر دنیایی نبود، آخرتی

هم وجود نداشت. برای مثال، اگر معصیتی نبود، یعنی نافرمانی امر مولوی مولی به هیچ‌وجه امکان نداشت، قهراً برآوردن خواسته‌ی مولی، امری لازم و اجباری می‌شد، و اگر اجرای فعلی، لازم و ترک‌نشدنی باشد، دیگر امر مولوی بدان معنا ندارد، و خواستن چنین فعلی از سوی مولی نیز تحصیل حاصل و بیهوده است.

وقتی امر مولوی نباشد، اطاعت هم مصداق نخواهد داشت؛ و وقتی اطاعت و معصیتی نباشد، مدح و ذم، ثواب و عقاب، وعد و وعید، و انذار و بشارت هم نخواهد بود؛ و وقتی چنین اموری نباشد، دین و شریعت و دعوتی هم نخواهد بود؛ و وقتی دینی در کار نباشد، نبوت و رسالتی هم نخواهد بود؛ و وقتی نبوت و رسالتی نباشد، قهراً اجتماع و مدینیتی هم نخواهد بود. اجتماع هم که نباشد، انسانیتی نیست. بر همین قیاس، فرض نبودن یک جزء از اجزای عالم، مستلزم فرض نبودن جمیع اجزای عالم است. اگر شیطانی نبود، نظام عالم انسانی هم نبود. پس وجود شیطانی که انسان را به شر و معصیت دعوت کند، از ارکان نظام عالم بشریت است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۴۶-۴۷).

وجود شیطان و وساوس گسترده‌ی او، از طرفی، با فریب دادن بشر، عامل ایجاد عداوت و این دشمنی‌ها در میان انسان‌هاست: ۱. عداوت دینی، مانند عداوت کافر و مسلم، مشرک و موحد، مخالف و موافق، باطل و حق، بلکه هر مذهبی با سایر مذاهب؛ ۲. عداوت دنیوی در موضوع جاه و ریاست و مال و سایر شهوات نفسانی و صفات خبیث مثل کبر، حسد، غضب، عناد، عصبیت، و ... (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۲۹۶). از طرف دیگر، همین وسوسه‌ها، با مقاومت بشر در برابر آن‌ها و عدم انحراف و تمایل و رکون وی به سمت دعوت شیطان، عامل رشد، بالندگی و استحکام وجودی اوست.

وجود امکانی انسان و توانایی او برای ارتقا به سمت کمال و نیز افول به سوی پستی و ذلت، فرصتی مغتنم برای رشدش فراهم کرده است تا جانب تعلق به دنیای پست مادی را وانهد و خود را متوجه عالم معنا کند؛ دنیایی که در آن، توجه به غیر خداوند متعال، کثرت، اختلاف، عداوت، خودخواهی، و در نهایت، تفرق پدید می‌آورد، همیشه در تحول است و ثبات ندارد، التذات و انتفاعاتش موقت است و محدودیت‌ها، مقتضیات و احوال عالم ماده بر آن حکم فرماست؛ و عالم معنایی که در آن، توحید و توجه به وحدت و خضوع در مقابل نور واحد و عبودیت خالص حکم فرماست، و حاکمیت از آن روح است، و لذا ید روحانی، همیشگی است (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۳۱).

ب/



يُبْنَىٰ آدَمَ خُنُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رِئَیَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ يُبْنَىٰ آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ أَتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

ای فرزندان آدم، زینت‌های خود را هنگام حضور در هر مسجدی برگیرید، و بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید؛ که خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد. ۳۱ بگو: چه کسی زیور(های) خدا را که برای بندگان پدید آورده و (نیز) روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این‌ها در زندگی دنیا برای مؤمنان (و کافران) است؛ در حالی که در روز قیامت، ویژه‌ی (مؤمنان) است. این چنین آیات (خود) را برای افرادی که (حقایق را) می‌دانند، توضیح می‌دهیم. ۳۲ بگو: پروردگارم فقط کارهای زشت - چه آشکار و چه پنهان - و هر گناه و (نیز) سرکشی و ستمی را که ناحق است، حرام کرده است، و (همچنین) شریک قرار دادن چیزی برای خدا که هیچ دلیلی در مورد آن نازل نکرده است و نسبت دادن سخنی به خدا که (حق بودن آن را) نمی‌دانید، (حرام کرده است). ۳۳ هر امتی، وقت مشخصی (برای برپیده شدن از روی زمین) دارد، و

هنگامی که اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای (از آن) تأخیر نمی‌کنند، و (لحظه‌ای آن را) جلو نمی‌اندازند. ۳۴ ای فرزندان آدم، چنان‌چه پیامبرانی از (نوع) خودتان نزد شما بیایند که آیات مرا برای شما بیان کنند (، و البته این اتفاق خواهد افتاد)، کسانی که خود را (از خشم خدا) حفظ کنند و (کردارشان را) اصلاح نمایند، نه ترسی آنان را فرامی‌گیرد و نه اندوهگین خواهند شد. ۳۵ و کسانی که آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند و به سبب خودبزرگ‌بینی از قبول آن سر باز زدند، اهل آتش‌اند (و) همیشه در آن خواهند ماند. ۳۶ چه کسی ستم‌کارتر است از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیاتش را دروغ شمرده است؟ آنان، (کسانی هستند که) بهره‌شان (در دنیا)، از کتاب (تقدیر الهی) به آنان می‌رسد. پس هنگامی که فرستادگان ما در حال قبض (روح) آنان می‌آیند، می‌گویند: «چیزهایی که آن‌ها را به جای خدا عبادت می‌کردید، کجا هستند؟» می‌گویند: «از (نظر) ما گم شدند.» (آری)، برضد خود اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند. ۳۷

۳۴. معنای اجل داشتن امت‌ها

یکی از سنت‌های جاری و قطعی خداوند این است که در عالم کون برای هر امتی اجلیست که به هیچ وجه در تحقق آن در زمان مقرر تخطی نمی‌شود. البته این اجل، اجل حتمیست که ساعتی در آن تقدیم یا تأخیر نمی‌شود؛ لکن در اجل غیرحتمی، امکان تقدّم و تأخّر وجود دارد (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۴).

هر امتی، وراء حیات فردی که مخصوص تك افراد است؛ حیاتی اجتماعی نیز دارد، و حیات اجتماعی هر امتی، بقا و عمر معلومی دارد که خدای سبحان برایش مقدر کرده است؛ همچنین از سعادت و شقاوت و تکلیف و رشد و ضد رشد و ثواب و عقاب که خدای متعال برایش معین فرموده. این حقیقت، از چیزهاییست که تدبیر الهی عنایتی بدان دارد؛ همچنان که در تك انسان‌ها نیز چنین تقدیراتی دیده می‌شود.

شواهد تاریخی، آثار باستانی، خرابه‌های عهد کهن و کاخ‌های خالی از سکنه نیز از حقیقت اجل داشتن امم پرده برمی‌دارد؛ همچنان که قرآن کریم نیز اخبار بعضی از این امت‌ها از قبیل قوم نوح، عاد، هود، ثمود، صالح، کلد، ابراهیم، اهل سدوم، مؤتفکات (قوم لوط)، قبطیان (قوم فرعون) و اقوام دیگر را یادآوری فرموده است. این اقوام که پیشتر منقرض شده‌اند، جز به سبب عذاب الهی و هلاکت جمعی انقراض نیافته، و نیز معذب نشده‌اند مگر بعد از آن‌که پیامبرانشان با آیات و معجزاتی روشن به سویشان آمدند و ایشان در باره دین حق که او آورده بود، اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و جمعی که همیشه اکثر مردم بوده‌اند، دعوت او را تکذیب کردند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۰، ص ۱۰۵-۱۰۶).

استثناپذیری امت اسلام از این قضای حتمی

اجل امت‌ها حتمیست و شامل همه‌ی امم می‌شود (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۹۳). مسلمین نیز امتی از امم هستند و مانند سایر امت‌ها خواه ناخواه اجلی دارند که وقتی فرارسید، نمی‌توانند آن را پس و پیش کنند. پس امت معاصر پیامبر اسلام ﷺ نیز - که در باره دین حق که آن جناب آورده بود، اختلاف کردند - به‌زودی دچار همان سرنوشتی خواهند شد که آن امت‌ها دچار شدند؛ این سرنوشت که به‌زودی خدای متعال بین آنان و بین فرستاده‌ی خود قضاوت عملی خواهد کرد؛ یعنی به همان علتی که آن امت‌ها را عذاب کرد، اینان را نیز عذاب خواهد کرد، و خدای متعال در کمین آنان است. این

تهدیدها البته شامل مجرمان امت می‌شود، و آنان باید منتظر عذاب الهی باشند؛ عذابی لازم و برقرار که خداوند، با آوردن آن، بین آنان و پیامبرشان حکم فصل و جدایی خواهد کرد.

بر همین اساس، این پندار غلط و خرافی که عذاب دنیوی از امت اسلام برداشته شده، با منطق اسلام سازگار نیست. این تلقین شیاطین است که «امت اسلام، امتی رحمت‌شده است و خدا به احترام پیامبر آنان که نبی رحمت است، عذاب دنیایی را از آنان برداشته و آن‌ها را از چنین عذابی امان بخشیده؛ هرچند که در همه‌ی اقسام گناهان و خطاها غرق شوند و پرده‌های حیا را پاره کنند». چگونه می‌توان چنین چیزی را به اسلام نسبت داد؛ در حالی که در منطق اسلام، احادی نزد خدا احترامی ندارد مگر به تقوا؟ چگونه چنین چیزی از معارف اسلام است؛ با این‌که قرآن، به مؤمنان چنین خطاب کرده که «(فضیلت و برتری)، به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست. هر کس عمل بدی کند، کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت.» (نساء/۱۲۳) البته تجاوزگرانی، از این مقدار هم تجاوز کرده و عذاب آخرت را نیز بر عذاب دنیا اضافه کرده و گفته‌اند که امت اسلام، نه در دنیا عذاب می‌بیند و نه در آخرت؛ هم نیکوکارش آمرزیده است و هم گنه‌کارش؛ برای این امت در دنیا تنها این امتیاز باقی‌ست که هر چه دلش خواست، بکند؛ برای این‌که خداوند پرده‌ی امنیت بر روی این امت کشیده؛ اما در آخرت نیز امیدوار باشد که برخوردار از مغفرت و بهشت خداوند خواهد بود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۰، ص ۱۰۶).

گرافه و پوچ نبودن احکام و تکالیف الهی

اگر امت اسلام، خود را از اجل حتمی الهی مصون ببیند، اولین اثرش این است که جز مثنی احکام و تکالیف گرافه که - العیاذ بالله - خدای متعال، آن‌ها را بازیچه و سرگرمی خود قرار داده، چیزی برای ملت و شریعت اسلام باقی نمی‌ماند. چنین خدایی، نه از مخالفان آن احکام بازخواست می‌کند که چرا مخالفت کردید، و نه بین آنان و اطاعت‌کنندگان فرقی می‌گذارد؛ بلکه هم امثال‌کنندگان امر خود را به بهشت می‌برد و هم مخالفان و عاصیان را! اگر از آنان بپرسی که پس فایده این احکام و تکالیف چیست که این‌همه نبی و ولی الهی برای آن کشته شدند و رنج‌ها تحمل کردند، در پاسخ خواهند گفت: «هیچ‌کس نمی‌تواند بر کار او خرده بگیرد.» (انبیاء/۲۳)؛ اما ایشان باید بدانند که «او پاک و برتر است از آنچه آن‌ها می‌گویند؛ بسیار برتر و منزّه‌تر.» (اسراء/۴۳). /ب



قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَقَالَتْ أُولَهُمْ لِأُخْرِيَهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يُلَاحِظَ الْجَمَلَ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٢﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ فَخَبَرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تُلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

(خداوند) می‌فرماید: «همراه امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، وارد آتش شوید.» هر گاه که امتی وارد می‌شود، (امت‌های) همانند خودش را لعنت می‌کند. پس زمانی که همگی در آنجا به هم برسند، پیروان در باره‌ی پیشوایان‌شان می‌گویند: «پروردگارا، اینان، ما را گمراه کردند؛ پس به آنان عذابی دوبرابر از آتش بده.» (خداوند) می‌فرماید: «هر يك (از شما، عذابی) دوبرابر دارد؛ ولی (علتش را) نمی‌دانید.» ۳۸ پیشوایان‌شان به پیروانشان می‌گویند: «شما هیچ برتری‌ای بر ما ندارید. بنابراین، به سزای دستاوردتان عذاب را بچشید.» ۳۹ کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و به علت خودبزرگ‌بینی از قبول آن سر باز زدند، درهای آسمان به رویشان باز نمی‌شود و وارد بهشت نخواهند شد؛ مگر این‌که شتر در سوراخ سوزن وارد

شود؛ (که این هم ناممکن است. آری)، بدین‌سان گنه‌کاران را کیفر می‌دهیم. ۴۰ آنان، از جهنم، بستری، و از بالای سرشان (نیز) پوشش‌هایی (از آتش) دارند؛ بدین‌سان ستم‌کاران را کیفر می‌دهیم. ۴۱ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند - (البته) هر کسی را تنها به اندازه‌ی توانش تکلیف می‌کنیم - آنان اهل بهشت‌اند (و) همیشه در آن خواهند ماند؛ ۴۲ در حالی‌که از زیر (قصرهای) آنان، نهرها جاری‌ست. هر گونه کینه و دشمنی را از سینه‌هایشان بر می‌گیریم، و می‌گویند: «سپاس و ستایش، از آن خدا است؛ همو که ما را به این (نعمت)‌ها هدایت کرد، و اگر هدایت خدا شامل حال ما نمی‌شد، نمی‌توانستیم (به اینجا) راه یابیم. بی‌گمان پیامبران پروردگار ما، حق و حقیقت را آوردند.» (آنگاه) مورد خطاب قرار گیرند: «این، همان بهشتی‌ست که به پاداش کارهایتان به ارث برده‌اید.» ۴۳

۳۸-۳۹. گفت‌وگوی خواص گمراه‌کننده با عوام گمراه‌شده در قیامت

روز قیامت، خداوند به کافران می‌فرماید: اکنون، در میان اقوام و گروهی از جن و انس که پیش از شما به راه کفر رفتند و نابود شدند، داخل آتش شوید.

سخن گمراه‌شدگان: افراد هر امتی که داخل آتش می‌شود، رؤسای ضلالت و ائمه‌ی کفر را که پیروان خود را در گمراهی کمک می‌کنند، یا اسلاف و پیشینیان را که باب ضلالت را برای آیندگان خود گشوده و راه کج را برایشان هموار کرده‌اند، لعن می‌کنند و می‌گویند: شما ما را به اینجا کشانیدید؛ لعنت خدا بر شما باد! به خداوند نیز خواهند گفت: پروردگارا، این‌ها باعث شدند که ما از پرستش تو محروم شویم. اکنون عذابشان را دوبرابر کن؛ یکی، برای کفرشان، و دیگری، برای گمراه کردن ما.

سخن گمراه‌کنندگان: پیشوایان کفر، به پیروان گمراه خود می‌گویند: میان ما و شما تفاوتی نیست که از خدا می‌خواهید عذاب ما را بیفزاید! چرا از ما پیروی کردید؟! شما به اختیار خود کفر ورزیدید و ما دخالتی در این انتخاب نداشتیم. پس عذاب خدا را تحمل کنید.

سخن خداوند: هر دو دسته را عذاب دوچندان است؛ ولی گمراه‌شدگان و گمراه‌کنندگان نمی‌دانند که دسته‌ی دیگر چه عذابی می‌بیند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۰۱). دوبرابر بودن عذاب آنان هم برای این است که اضافه بر گمراهی، هر يك از آن‌ها، این انحراف و عصیان را هم دارند: متبوع شدن و تابع بودن، بدون تحقیق و بر خلاف وظیفه‌ی عقلی و شرعی. آری، همچنان‌که سران گروه‌های منحرف، به سبب اضلال آن‌ها مسئول‌اند، پیروان آنان نیز به علت ترویج عملی و تقویت راه‌های ضلال و فساد مسئولیت دارند. حتی گاهی عقاب و مجازات تابعان، از مجازات سران قوم شدیدتر است. این معنی بسیار باید مورد توجه باشد؛ چراکه نباید از هر کسی تبعیت یا او را ترویج یا تقویت کرد؛ مگر پس از تحقیق و بررسی صددرصد و احاطه‌ی علمی به خصوصیات افکار و اعتقادات ظاهری و باطنی وی. بنابراین، قدس و تقوی و عبادت و زهد ظاهری کافی نیست، و گاهی این معانی موجب اشتباه طرفین می‌شود (تفسیر روشن، ج ۸، ص ۳۴۳).

البته هیچ‌يك از دو طرف، میزان عذاب خود و دیگری را نمی‌فهمد؛ چون فهمیدن مقدار عذاب، فرع علم و ادراک است،

و عذاب، چنان طرفین را احاطه کرده که نمی‌توانند به مقدار عذاب طرف دیگر علم پیدا کنند. تنها از دور می‌بینند که آنان نیز در آتش‌اند. بنابراین خیال می‌کنند که عذاب آنان نیز مثل عذاب خودشان است. گروه دیگر نیز همین خیال را می‌کند؛ حال آن‌که چنین نیست، و عذاب هر دو طرف مضاعف شده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، صص ۱۴۲-۱۴۳).

هدایت انسان؛ در گرو حب و بغض برای خداوند

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: «محبت داشته باش در راه خدا؛ بغض داشته باش در راه خدا؛ دوست بدار در راه خدا؛ دشمن بدار در راه خدا؛ و نمی‌توانی به دوستی خداوند برسی مگر با این مقدمه، و کسی طعم ایمان را اگرچه نماز و روزه او بسیار باشد، نمی‌چشد، تا وقتی که چنین باشد». امروزه، دوستی و محبت مردم در اغلب موارد برای دنیاست، و بر اساس دنیا محبت یا بغض پیدا می‌کنند، و محبت و بغض بر مبنای دنیا، انسان را از جهات معنوی و الهی بی‌نیاز نمی‌کند.

روح عبادت، محبت و ولایت خداوند متعال است. بسیاری از عبادات ظاهری، تأثیری در روحیه و باطن و معرفت انسان ندارند، و محبت به خدا نیز وابسته به ارتباط و تحقق اخلاص در عمل و عبادت است تا روح انسان را صفا و نور بدهد (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۱).

سهم گمراهان از آتش روحانی

آتش روحانی، شعله‌ور شدن باطن انسان و اختلال و اضطراب در آن است که نتیجه و انعکاس آثار اعمال و افکار سوء و صفات رذیله است، و چون این آثار در قلب انسان ظاهر شود، تیرگی و آلودگی و گرفتگی و اضطراب سخت پدید می‌آورد و موجب محجوبیت و تاریکی و اختلال می‌شود. همان‌طور که حرارت آتش به اطراف خود نفوذ می‌کند، و اگر شدت پیدا کرد، موجودات اطرافش را نابود می‌کند و می‌سوزاند، حرارت روحانی نیز چنین است که چون اضطراب و ارتعاش و شعله‌هایش شدت پیدا کند، روحانیت و نورانیت افکار و توجهات معنوی را نابود می‌کند. در این مورد، کسی که جعل دروغ می‌کند و به خداوند نسبت می‌دهد، یا آیات الهی را تکذیب و نفی می‌کند، ارتباط خود را با مقام لاهوت قطع کرده، از انوار رحمت و لطف الهی محروم خواهد شد. این انقطاع از رحمت و محرومیت از فیوض حق، با محیط آتش ملازم است که از اضطراب و اختلال و آلودگی و تیرگی برانگیخته می‌شود، و در این جهت، فرقی میان انس و جن نیست (تفسیر روشن، ج ۸، صص ۳۴۰-۳۴۱). / ب



بهشتیان، دوزخیان را ندا می‌دهند که: «حقیقتاً آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود، راست و حقیقی یافتیم. آیا شما (نیز) آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود، راست و حقیقی یافتید؟» (دوزخیان) می‌گویند: «آری.» (آنگاه) اعلام‌کننده‌ای در میان‌شان آواز می‌دهد که لعنت خداوند بر ستم‌کاران باد؛ ۴۴ هم‌آنان که (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و در پی کژی و انحراف آن هستند و آخرت را انکار می‌کنند. ۴۵ بین آن دو (گروه)، حایلی (مرتفع میان بهشت و دوزخ) قرار دارد، و بر آن بلندی‌ها، مردانی (عظیم‌الشان) هستند که همه‌ی (افراد آن دو گروه) را به علامت‌های آنان می‌شناسند. بهشتیانی را که (هنوز) وارد بهشت نشده‌اند، در حالی که امید (ورود به آن را) دارند، ندا می‌دهند: «درود بر شما!» ۴۶ هنگامی که چشمان‌شان به سوی

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَفُورُونَ ﴿٤٥﴾ وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوها وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾ وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسِفُهُمْ كَمَا نَسَوْا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِثَابِتِينَ يُجَادُونَ ﴿٥١﴾

دوزخیان برگردانده شود، می‌گویند: «پروردگارا، ما را در زمره‌ی افراد ستم‌کار قرار مده.» ۴۷ آنان که بر بلندی‌های (میان بهشت و دوزخ) هستند، مردانی را که از علامت‌های آنان می‌شناسند، ندا می‌دهند (و) می‌گویند: «مال‌اندوزی و تکبر همیشه شما، سودی به حالتان نداشت. ۴۸ آیا اینان هم آنان هستند که سوگند یاد می‌کردید خداوند هیچ رحمتی به ایشان نمی‌رساند؟» (آنگاه به آنان که در انتظار بهشت‌اند، می‌گویند:) در حالی که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین هستید، وارد بهشت شوید. ۴۹ دوزخیان، بهشتیان را ندا می‌دهند که از آب یا آنچه خدا روزی‌تان کرده، بر ما فرو ریزید. (بهشتیان) می‌گویند: «خداوند، آن دو را بر کافران ممنوع کرده است.» ۵۰ هم‌آنان که سرگرمی و بازی را دین خود انتخاب کردند و زندگی دنیا، آنان را فریب داد. امروز به سزای این‌که روبه‌رو شدن با چنین روزی را از یاد بردند و آیات و نشانه‌های ما را همواره انکار می‌کردند، آنان را به دست فراموشی می‌سپاریم. ۵۱

۴۴ - ۴۵ و ۵۱. دو پدیده‌ی خطرناک: بازی با دین و بازی

پنداشتن دین

در آیات این صفحه، ضمن توصیفات از اهل بهشت و جهنم، صحنه‌ای از مقابله‌ی آنان نیز ترسیم شده است. در خلال این آیات، دو وصف از جهنمیان آمده که با عتاب و لعن شدید الهی و بیان محرومیت آنان از رحمت خداوند همراه شده است. در آیه‌ی ۴۵، بازداشتن از راه خدا و ایجاد انحراف در آن، صفت آنان شمرده شده، و در آیه‌ی ۵۱، سرگرمی و بازی گرفتن دین، وصف نخست، بر کسانی منطبق می‌شود که کارشان، دین‌سازی یا انحرافگری در دین است، و وصف دوم، بر کسانی که انحراف‌پذیری دینی دارند. به تعبیر دیگر، گروهی، با ایجاد انحراف در آیین یا ساختن آیین انحرافی، مردم را از راه خدا بازمی‌دارند، و کسانی که دین را بازیچه می‌پندارند و آن را جدی نمی‌گیرند نیز آماده‌اند که تحت تأثیر انحراف قرار گیرند. ادعا نمی‌کنیم که این تقسیم‌بندی و تعیین مصداق، کاملاً تفکیک‌پذیر است؛ همچنان‌که قرآن کریم در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی غافر، فرعون را که خود انحراف‌ساز بود، «بازداشت‌شده از راه» توصیف کرده است؛ اما مصدایقی که بیان شد، با آیه تطبیق‌دانی است. نکته‌ی شایسته‌ی تأکید این‌که تا کسانی از انحراف تبعیت نکنند، زمینه‌ی انحرافگری فراهم نمی‌شود و توسعه نمی‌یابد. اکنون نمونه‌ای از کنار هم قرار گرفتن این دو پدیده‌ی شوم را از آیات شریف می‌آوریم:

بنی‌اسرائیل؛ قومی که دین را بازی می‌انگاشتند

یکی از موضوعات شایان توجه در ماجرای بنی‌اسرائیل، فتنه‌ی سامری است. پس از تلاش‌های طولانی و پرفراز و نشیب حضرت موسی (علیه السلام)، سامری توانست مانع مهمی در مسیر دین و هدایت ایجاد کند و با ساختن گوساله‌ای زرین، کثیری از آنان را به بت‌پرستی بکشاند (طه/۸۵ به بعد). بدین ترتیب، یک نفر، محور انحراف شد؛ اما گفتیم که اگر در جامعه انحراف‌پذیری نباشد، تخریب‌ها اثر نمی‌گذارد. بنی‌اسرائیل، نمونه‌ی گویایی از این موضوع‌اند؛ قومی که بارها نشان دادند به سبب برخوردی سطحی با دین و جدی نگرفتن آن، زمینه‌ی قبول انحراف را داشته‌اند. به این چند نمونه توجه شود:

۱- در ماجرای کشته شدن شخصی که از حضرت موسی برای یافتن قاتل کمک خواستند، «... موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد که ماده‌گاو را ذبح کنید. گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم.» (بقره/۶۷). هرچند آنان نمی‌دانستند که قرار است قطعه‌ای از بدن آن گاو به بدن مقتول زده تا زنده شود و قاتل

خود را معرفی کند، می‌بایست این را باور می‌داشتند که پیامبر به‌گزارف و بی‌پایه سخن نمی‌گوید. این برخورد موهن آنان با فرستاده‌ی خدا، نشانگر نهایت سستی‌شان در مبانی دینی بود. در ادامه‌ی این ماجرا نیز ایراد گرفتن‌های فراوان بنی‌اسرائیلی برای یافتن گاو مورد نظر ملاحظه می‌شود.

۲- در موضوع مهم توحید، دو گزارش قرآن، نشانه‌ی بی‌ضابطگی و نهایت تزلزل آنان در این امر محوری‌ست. در مورد اول، بنی‌اسرائیل بلافاصله پس از آن‌که پیامبرشان با اعجازی عظیم از دریا عبورشان داد، در راه به گروهی بت‌پرست رسیدند. در این هنگام، به حضرت موسی (علیه السلام) گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده؛ همان‌گونه که آن‌ها معبودان دارند.» گفت: «شما جمعی جاهل و نادان هستی.» (اعراف/۱۳۸)؛ یعنی از پیامبر خدا طلب بت کردند! در مورد دیگر: «و چون گفتید: ای موسی، تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. پس - در حالی که می‌نگریستید - صاعقه شما را در بر گرفت.» (بقره/۵۵).

۳- وقتی حضرت موسی (علیه السلام) دستور ورود به «سرزمین مقدس» را صادر فرمود، آنان گفتند: «در آن (سرزمین)، جمعی ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی‌شویم تا آن‌ها از آن خارج شوند ... تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید. ما همین جا نشسته‌ایم.»؛ و البته به کيفر این کار، ۴۰ سال در بیابان سرگردان شدند (مائده/۲۳ و ۲۴ و ۲۶).

۴- در مورد دیگر - که برخی از مفسران، آن را مربوط به بعد از ماجرای اخیر دانسته‌اند (زبدۀ التفاسیر، ج ۱، ص ۱۵۳)، خداوند بار دیگر با نظر رحمت به آنان فرمود: «... در این شهر وارد شوید و از نعمت‌های فراوان آن، هر چه خواهید، بخورید و از در (معبد بیت‌المقدس) با خضوع داخل شوید و بگوئید: خداوند، گناهان ما را بریز؛ تا خطاهای شما را ببخشیم، و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.» (بقره/۵۸)؛ اما بر اساس آیه‌ی بعد، ستمگران، سخنی را که به آن‌ها گفته شده بود، تغییر دادند، و عذایی از آسمان بر آنان فرستاده شد؛ یعنی حتی حاضر نشدند با گفتن یک کلمه‌ی «حطه» گناهان ما را بریز، همه‌ی آن رحمت و وعده‌داده‌شده را نصیب خود کنند!

تکرارپذیری فتنه‌های گزارش‌شده در آیات

گفته شد که اگر شخصی مانند سامری توانست اکثریتی از قوم بنی‌اسرائیل را تا حد گوساله‌پرستی منحرف کند، زمینه‌اش، سستی در دین‌داری و انحراف‌پذیری آنان بود که نه در خداشناسی عمیق داشتند، نه پیامبرشان را حرمت می‌گزاردند، و نه طبعاً نقل ماجراهای مفصل این قوم در قرآن، برای هشدار به مسلمانان بوده تا در ورطه‌های مشابه نیفتند. /م



وَلَقَدْ جِئْتُهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً
 لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ
 يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ
 لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا
 نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
 ﴿٥٣﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
 سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ
 حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهُ إِلَّا لَهُ
 الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ ادْعُوا رَبَّكُمْ
 تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تَفْسِدُوا
 فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ
 اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ
 بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا
 سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ
 الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

به راستی برای آنان کتابی (بازلش) آوردیم که آن را عالمانه بر اساس دانشی (کامل) توضیح دادیم؛ در حالی که هدایت و رحمتی (بزرگ) برای افراد باایمان است. ۵۲ آیا جز منتظر تحقق (هشدارهای) آن هستید؟ روزی که تحقق (هشدارهای) آن فرا رسد، کسانی که پیشتر آن را فراموش کرده بودند، می گویند: «قطعاً فرستادگان پروردگار ما، حق را آوردند. آیا ما شفیعیانی داریم تا شفاعت مان کنند؛ یا (ممکن است به دنیا) بازگردانده شویم تا (کارهایی) غیر از آنچه می کردیم، بکنیم؟» به راستی (سرمایه‌ی) وجود خود را از دست داده اند، و نسبت دروغی که همواره (به خدا) می دادند، از نظرشان ناپدید شد. ۵۳ مالک و صاحب اختیار شما، الله است؛ همو که آسمان ها و زمین را در شش دوره آفرید. آنگاه بر تخت فرمانروایی (جهان) مستقر شد (و شروع به حکمرانی کرد). با

(ظلمت) شب، (روشنایی) روز را می پوشاند؛ در حالی که روز، شتابان در پی شب است، و خورشید و ماه و ستارگان را که (همگی) به فرمان او به تسخیر در آمده اند، (پدید آورد). آگاه باشید که آفرینش و فرمان (یعنی تدبیر آفریدگان)، فقط برای اوست. بس بزرگ و بلندمرتبه است الله؛ صاحب اختیار جهانیان. ۵۴ پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید؛ چراکه او تجاوزکاران را دوست ندارد. ۵۵ در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید و او را با بیم و امید بخوانید؛ زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. ۵۶ او کسی ست که بادها را مژده رسان، پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد. پس هنگامی که (بادها) ابرهایی سنگین را حرکت دهند، آن را به سرزمینی مرده می رسانیم و با آن (ابرها)، آب را فرو می فرستیم، و به وسیله ی آب، همه ی محصولات را (از زمین) بیرون می آوریم. مردگان را (نیز) بدین سان زنده می کنیم. باشد که شما (با توجه به این نمونه) پند گیرید. ۵۷

۵۲. قرآن؛ کتاب تفصیل یافته

در آیهی شریف قرآن کریم، «...بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» توصیف شده است. «فصل»، به معنای جدایی است، و «تفصیل» یعنی «حکم تک تک افراد یک جنس را جداگانه در کنار هم بیان کردن» (الفروق اللغویه، ص ۴۹). لسان العرب (ج ۱، ص ۵۲۴)، در بارهی «بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ»، دو معنا آورده است: «یکی، اشاره به جداسازی آیات با فواصل، و دوم، کتابی که تبیینش کردیم.» در واقع، تفصیل، بیان و روشنگری همراه با جداسازی موارد از یکدیگر است.

در اول سورهی هود می‌خوانیم: «الر، این کتابی است که آیتش استحکام یافته (أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ)، سپس از نزد خداوند حکیم و آگاه تفصیل یافته (تُفْصِّلَتْ) است.» در تفسیر صافی (ج ۲، ص ۴۳۰) ذیل این آیه آمده است: «(محتوایش)، مانند ساختمانی محکم، نظم استواری یافته، و نقص و خللی در آن نیست، سپس در قالب دلایل توحید، نصایح، احکام و قصص تفصیل یافته (یعنی هر یک از این بخش‌ها جداگانه بیان شده) است.» در ترجمه‌های قرآن کریم ملاحظه می‌شود که «... بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ» در این آیهی شریف، گاه بدین مضمون معنا شده است: «کتابی که آن را فصل‌بندی و شرح کردیم؛» و گاه با این مضمون: «کتابی که آن را به‌روشنی بیان کردیم». مترجمان دسته‌ی یکم، محور اصلی معنا در تفصیل را جداسازی دانسته‌اند، و گروه دوم، روشنگری. چنان‌که گذشت، این کلمه، هر دو معنا را در بر دارد؛ اما این‌که کدام یک معنای اصلی و محوری‌ست، تأمل بیشتری می‌طلبد.

الف - اگر معنای روشنگری، اصلی دانسته شود، این توصیف، به تعبیر دیگر قرآنی از قبیل «ءَايَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (بقره/۹۹ و...) یا «ءَايَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ» (نور/۳۴ و ۴۶) یعنی آیه‌های «روشن» یا «روشنگر» نزدیک است. در بارهی این معانی، در صفحه‌ی ۵۵۹ (طلاق/۱۱) توضیح داده خواهد شد؛ از آن جمله این‌که اوصاف یادشده، نظریه‌ی ناصحیح «کفایت قرآن» را (که در آن ادعا می‌شود که بی‌نیاز از روایات می‌توان به همه‌ی مرادهای قرآن دست یافت) تأیید نمی‌کند.

ب - اگر معنای جداسازی و فصل‌بندی، اصلی دانسته شود، توضیح «بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ» را می‌توان در این فرموده‌ی امیرالمؤمنین (ع) یافت که برخی موضوعات تفکیک‌شده در قرآن کریم را فهرست‌وار بیان فرموده است: «کتاب پروردگار، میان شماست که بیان‌کننده‌ی حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثل‌ها، مطلق و مقید، و محکم و متشابه است. ... قسمتی از احکام، در قرآن واجب شمرده شده که ناسخ آن، در سنت پیامبر (ص) و آله (ع) است»

آمده است ... (آیات قرآن) شامل مُحَرَّمات مختلف است. برخی، گناهان بزرگ است که وعده‌ی آتش دارد، و بعضی کوچک که امید بخشش داده است، و برخی از اعمال که اندک‌ش مقبول و بیشترش آزاد است.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱).

مقام احکام و مقام تفصیل قرآن کریم

در آیهی اول سورهی هود، به دو مرتبه‌ی «استحکام اولیه» و «تفصیل بعدی» آیات اشاره شده است.

آیهی سوم سورهی فصلت، با تعبیر «كِتَابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» نشان می‌دهد که «تفصیل آیات»، همان «قرآن عربی»، یعنی کتابی‌ست که الفاظش در دست‌رس ما قرار دارد؛ اما مرتبه‌ی قبلی (استحکام آیات) چیست؟ برای یافتن پاسخ، مراجعه به آیاتی که مرتبه‌ی بالاتری از قرآن را طرح کرده، راه‌گشاست: ۱- در آیات ۳ و ۴ سورهی زخرف: «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم؛ باشد که بیندیشید * و آن در «أم‌الکتاب» نزد ما بلندپایه و استوار است.» جایگاهی رفیع نزد خدای متعال با عنوان «مادر کتاب یا کتاب مادر» برای قرآن معرفی شده است. معنای این تعبیر، بازگشت حقیقت قرآن به آن جایگاه ارجمند است؛ ۲- آیات ۲۱ و ۲۲ سورهی بروج: «آری، آن قرآنی ارجمند است * که در لوحی محفوظ جای دارد.» نشان می‌دهد که قرآن، دارای مرتبه‌ای محافظت‌شده و والاست؛ جایگاهی که فراتر و مقدم بر این کتاب نازل‌شده و به‌لفظ درآمده است؛ ۳- در آیات ۷۷ تا ۷۹ سورهی واقعه نیز می‌خوانیم: «این، بی‌گمان قرآنی‌ست ارجمند * در کتابی نهفته و محفوظ (کِتَابٍ مَّكُونٍ) * که جز پاک‌شدگان بدان دست نمی‌یابند.»

تعبیر «أم‌الکتاب»، «لوح محفوظ» و «کتاب مکنون» اجمالاً به مرتبه‌ای والا و پیشینی برای قرآن کریم اشاره می‌کنند. سخن امام صادق (ع)، عظمت جایگاه «لوح محفوظ» را نشان می‌دهد؛ زیرا در آن، به نزول تورات، انجیل، زبور و قرآن از این لوح بر انبیای عظام (ع) اشاره شده است (علل‌الشرائع، ج ۱، ص ۱۹). علامه مجلسی با اشاره به آیات سورهی زخرف، به این قول اشاره کرده است: «قرآن در أم‌الکتاب یعنی در لوح محفوظ که اساس کتب آسمانی‌ست، جا دارد.» (بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۶).

از امیرالمؤمنین (ع) در باره‌ی آیه‌ی ۷۹ سورهی اسراء نقل شده است: «... یعنی به [حقیقت] کل قرآن، جز مظهرون دست‌رسی ندارند؛ که تنها ما [اهل‌بیت]، مقصود هستیم. خداوند، هر آلودگی را از ما دور و کاملاً پاکمان کرده [اشاره به آیه‌ی تطهیر] و فرموده است: سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم [فاطر/۳۲]. ما کسانی هستیم که خدا از میان بندگان برگزید.» (بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۷۰). م/



رویدنی‌های سرزمین حاصل خیز، با اجازه‌ی پروردگارش (فراوان و پر بار) خارج می‌شود، و (از زمین) نامرغوب فقط (گیاه) اندک و بی‌ارزش خارج می‌شود. بدین‌سان آیات و نشانه‌ها را برای افرادی که شکر می‌گزارند، تکرار و به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کنیم. ۵۸ به‌راستی نوح را نزد قومش فرستادیم، و گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. شما جز او هیچ خدایی ندارید؛ چرا که من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیم دارم.» ۵۹ اشراف و سران قومش گفتند: «به نظر ما، تو به‌راستی در گمراهی آشکاری به سر می‌بری.» ۶۰ گفت: «ای قوم من، هیچ‌گونه گمراهی‌ای در من نیست؛ بلکه من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم؛ ۶۱ که پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و به‌راستی خیرخواه شما هستم و از جانب خداوند چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ ۶۲ آیا تعجب می‌کنید که پندی از سوی

وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾ وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾

﴿٦٧﴾

پروردگارتان به واسطه‌ی مردی از جنس خود شما نزدتان آمده است تا شما را هشدار دهد و (در نتیجه، شما) خود را (از خشم خدا) حفظ کنید و بسا که مورد رحمت قرار گیرید؟» ۶۳ او را دروغگو شمردند، و ما، او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، نجات دادیم و کسانی را که آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند، غرق کردیم؛ زیرا آنان، افرادی کوردل بودند. ۶۴ نزد (قوم) عاد، یکی از خودشان یعنی هود را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. شما جز او هیچ خدایی ندارید. آیا خود را (از خشم او) حفظ نمی‌کنید؟» ۶۵ اشراف کافر قومش گفتند: «به نظر ما، تو به‌راستی در بی‌خردی به سر می‌بری، و حقیقتاً تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم.» ۶۶ گفت: «ای قوم من، هیچ‌گونه بی‌خردی‌ای در من نیست؛ بلکه من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم؛ ۶۷

کردند(اعراف/۱۲۷).

خواص پرهزینه و عوام بابصیرت

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه‌ی مالک اشتر، ویژگی‌های خواص(اشراف و بزرگان) و عوام را چنین تبیین می‌فرماید: «باید که محبوب‌ترین کارها نزد تو، کارهایی باشد که با میانه‌روی سازگارتر بستر و با عدالت دمسازتر است و خوشنودی رعیت را در پی دارد؛ که همانا خشم عمومی مردم، خوشنودی خواص(نزدیکان) را از بین می‌برد؛ اما خشم خواص را خوشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند؛ زیرا در روزگار سختی، یاریشان کمتر؛ در اجرای عدالت، از همه ناراضی‌تر؛ در خواسته‌هایشان پافشارتر؛ در عطا و بخشش‌ها، کم‌سپاس‌تر؛ هنگام منع خواسته‌هایشان، دیرعذرپذیرتر؛ و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌ترند؛ در صورتی که ستون‌های استوار دین و اجتماعات پرشور مسلمین و نیروهای ذخیره‌ی دفاعی، عموم مردم‌اند. پس به آن‌ها گرایش داشته و مشتاق باش.»(نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳).

صفات خواص: ۱. پرهزینه بودن آن‌ها برای حاکم، در موقع رفاه، از جهت زحمتی که بر دوش حاکم می‌نهند؛ ۲. کم‌فایده بودن آن‌ها در موقع گرفتاری حاکم، به سبب علاقه‌مندی‌شان به دنیا و حفظ موقعیتی که دارند؛ ۳. ناراضی‌تر بودنشان هنگام انصاف و عدالت، به علت آزمندی بیشتر از توده‌ی مردم؛ ۴. پافشارتر بودن هنگام درخواست؛ زیرا آن‌ها در وقت نیاز، جرأت بیشتری دارند و بیشتر از مردم عادی، نزد حاکم خودنمایی و در گوش او زمزمه می‌کنند؛ ۵. هنگام بخشش حاکم، کم‌سپاس‌تر هستند؛ چون معتقدند که از توده‌ی مردم حق بیشتری دارند و به گرفتن عطایای حاکم سزاوارترند، و نیز اعتقاد دارند که حاکم به آن‌ها نیاز دارد و از آن‌ها می‌ترسد؛ ۶. اگر والی چیزی به آن‌ها ندهد، دیرتر از توده‌ی مردم، عذر حاکم را می‌پذیرند؛ یعنی اگر حاکم در کاری از آن‌ها عذرخواهی کند، کم‌گذشت‌ترند؛ چون خود را از دیگران برتر می‌دانند و معتقدند که دادن حقوق به آن‌ها واجب و لازم است؛ ۷. هنگام سختی‌های روزگار، کم‌صبرترند؛ به علت عادتی که به رفاه و آسایش دارند، و نسبت به آنچه از مال دنیا در دست دارند، ناراضی و بی‌تاب‌اند.

صفات عوام: ۱. آنان، ستون دین‌اند(لفظ عمود یا ستون را به اعتبار برپایی دین به وجود آن‌ها مانند استواری خانه به ستون آورده است). ۲. توده‌ی مردم، همان توده‌ی مسلمانان‌اند؛ زیرا همان‌ها اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند؛ ۳. آنان به سبب زیادی جمعیت، نیرویی در برابر دشمنان‌اند، و همچنین اهل کارزارند(ترجمه‌ی شرح نهج‌البلاغه(ابن‌میثم)، ج ۵، ص ۲۴۴، ب/۱).

۶۰. نوع برخورد نظام اسلامی با خواص

موضع نظام اسلامی در قبال اشراف و بزرگان جامعه که برخلاف مؤمنان، کمک و یاری‌شان به نظام اسلامی، کمترین، و هزینه‌هایی که برای نظام تولید می‌کنند، بیشترین است(بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۱)، بسیار اهمیت دارد.

مشای اشراف برخلاف سیره‌ی انبیا

کلمه‌ی ملأ، به معنای اشراف و بزرگان قوم است که بر یک رأی و نظر اجتماع دارند(مفردات، ص ۷۷۶). این طبقه از افراد اجتماع را از این نظر ملأ گفته‌اند که هیبت آنان، دل‌ها، و زینت و جمالشان، چشم‌ها را پر می‌کند. آنان هرگز توقع ندارند کسی در قبال ایشان بایستد و به روش‌شان اعتراض کند، و اگر با چنین تقابلی مواجه شوند، به طرفشان نسبت گمراهی و ضلالت می‌دهند(ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۱۹). آنان، با بیداری مردم، منافع خود را در خطر می‌بینند و مذهب حق را مانعی بر سر راه هوس‌رانی‌ها و هوس‌بازی‌های خویش می‌دانند(تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۲۰).

آری، دعوت انبیا، همیشه بر خلاف جریان مادی و مخالف برنامه‌ی ماده‌گرایی‌ست. ماده‌گرایان، در همه‌ی امور و برنامه‌ها، دیگران را به فعالیت و پیشرفت در جهت دنیوی دعوت می‌کنند و هر گونه افتخار و بزرگی و عنوان را در این جهت می‌دانند؛ ولی انبیا مأمورند که مردم را به جهت روحی و معنوی انسانی دعوت کنند و تعلقات دنیوی مردم را به کمترین حد برسانند. آدمی باید بداند که علایق مادی، برای تأمین زندگی ظاهری دنیوی، و زندگی دنیوی هم برای به دست آوردن زندگی روحی‌ست که در وجود انسان اصالت دارد و برای همیشه باقی خواهد ماند(تفسیر روشن، ج ۸، ص ۳۹۳).

تاریخ، خوی استکباری اشراف و بزرگان در مقابل انبیا را همیشه مشاهده کرده و بدان شهادت می‌دهد. برای مثال، اشراف بنی‌اسرائیل، از پیامبر خود درخواست زمامدار کردند، و وقتی طالوت برای فرماندهی معرفی شد، از دستورهای او سر پیچیدند(بقره/۲۴۶-۲۵۲)؛ یا اشراف قوم نوح علیه السلام که روبه‌روی پیامبرشان ایستادند و او را گمراه خواندند(اعراف/۶۰)؛ یا اشراف قوم هود علیه السلام که پیامبرشان را سفیه و دروغگو خواندند(اعراف/۶۵-۶۴)؛ یا اشراف قوم صالح علیه السلام که بدو کافر شدند و ناقه‌اش را پی کردند(اعراف/۷۳-۷۶)؛ یا اشراف قوم شعیب علیه السلام که او را به اخراج از سرزمین خود تهدید کردند(اعراف/۸۵-۹۳)؛ یا اشراف قوم فرعون که موسی علیه السلام را ساحر نامیدند(اعراف/۱۰۹) و او را به مقابله با پیامبر خدا تشویق



أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَتِي رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾
 أَوْعِبْتُكُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ
 لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
 نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَأَذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ
 مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ
 وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ
 مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَحِظُوا إِنِّي مَعَكُمْ
 مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ ﴿٧١﴾ فَالْجَنِينَةُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّْا
 وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ
 ﴿٧٢﴾ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
 مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي
 أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْيَمْرِ ﴿٧٣﴾

که پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم، و من برای شما خیرخواهی امین هستم؛ ۶۸ آیا تعجب می‌کنید که پندی از سوی پروردگارتان به واسطه‌ی مردی از جنس خودتان نزدتان آمده است تا شما را هشدار دهد؟ و زمانی را یاد کنید که پس از قوم نوح، شما را جانشینانی (برای آنان) قرار داد، و شما را از جهت خلقت (جسمانی)، تنومند ساخت. بنابراین، نعمت‌های خدا را یاد کنید. باشد که به خواسته‌های دنیا و آخرت) خود دست یابید. ۶۹ گفتند: «آیا سراغ ما آمده‌ای تا خدا را به یگانگی بپرستیم و آنچه را که اجداد و نیاکانمان می‌پرستیدند، رها کنیم؟ پس اگر از افراد راستگو هستی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی، برایمان بیاور!» ۷۰ گفت: «قطعاً عذاب و خشمی (سخت) از سوی پروردگارتان بر شما مقرر شده است. آیا با من در مورد نام‌هایی (بی‌محتوا) که شما

و اجداد و نیاکان‌تان (بر بت‌ها) نهاده‌اید (و) خدا هیچ دلیلی در مورد آن‌ها نازل نکرده است، بحث و جدل می‌کنید؟ پس منتظر (عذاب) باشید؛ که من (نیز) با شما از منتظران هستم. ۷۱ پس او و همراهانش را با رحمتی از سوی خود نجات دادیم و افرادی را که آیات و نشانه‌های ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند، ریشه‌کن کردیم. ۷۲ نزد ثمود، یکی از خودشان، (یعنی) صالح را فرستادیم. گفت: «ای قوم من، الله را بپرستید. شما جز او هیچ خدایی ندارید. به‌راستی نشانه‌ی روشنی از سوی پروردگار شما برایتان آمده است. این ماده‌شتر خداست که برای شما معجزه است. بنابراین رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد، و هیچ آزاری به او نرسانید؛ که عذابی دردناک، شما را فرا خواهد گرفت. ۷۳

۷۱. حجت نداشتن نامگرایی مشرکان

مشرکان برای توجیه شرك خود ادعا می‌کردند که پدران ما که بت‌ها را می‌پرستیدند، از ما عاقل‌تر بودند، و ما ناگزیر باید از آنان پیروی کنیم. حضرت هود علیه السلام در جواب آن‌ها می‌فرمود: پدران شما نیز مانند شما برهان و دلیل صحیحی بر خدایی این بت‌ها نداشتند، و خدا بودن آن‌ها نیز جز نام‌هایی که شما بر آن‌ها نهاده‌اید، چیز دیگری نیست. این شماست که به دست خود، سنگ‌ها یا چوب‌هایی را تراشیده، یکی را خدای ارزانی و فراوانی نعمت، و دیگری را خدای جنگ، و سومی را خدای دریا یا خشکی خوانده‌اید. این ذوات موهوم، جز نام‌گذاری شما، مأخذ و منبع دیگری ندارند و خدایی آن‌ها، جز در اوهام شما مصداق دیگری ندارد. آیا با مشت‌های اوهام که اسم‌گذاری‌اش به اختیار خود انسان است، می‌خواهید با ادعای یگانگی پروردگار که توأم با دلیل و برهان قطعی‌ست، مقابله کنید؟ (ترجمه‌ی المیزان، ج ۸، ص ۲۲۵). در حقیقت، بت‌های شما، تنها اسمی بی‌مسمی از الوهیت دارند؛ اسمی که زائیده‌ی پندارهای خام شما و نیاکان‌تان است؛ وگرنه با دیگر قطعات سنگ و چوب بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارند.

امتداد نامگرایی در اعصار بعد از جاهلیت

هر مدعا اگر برای اثبات حقانیت خود، مقرون به حجت و برهان نباشد، به خیال و وهم بر می‌گردد و در مسیر نامگرایی‌ست. از بدیهی‌ترین جهالت‌ها این است که انسان در مقابل برهان لجاجت ورزد و به مشت‌های موهومات و فرضیات اعتماد کند. این معنا صرفاً در موضوع پرستش و در زمان جاهلیت مردم عرب جریان ندارد؛ بلکه اگر دقت شود، در هر چیزی که انسان بدان اعتماد کند و آن را در قبال خدای متعال، موجودی مستقل پندارد، به آن دل‌بستگی پیدا می‌کند، آن را اطاعت می‌کند و به سویش تقرب می‌جوید، و از طرف دیگر، در هر زمانی که تصور کند نیز جریان دارد. انسانی که در ساحت نظر، نسبت به يك نظریه‌ی علمی عبودیت ورزد و اعتبار آن را از کلام خداوند بالاتر تلقی کند، یا در ساحت عمل، به خدا سوء ظن ورزد و به طبیب خود، رئیس خود، همسر خود، معلم خود و ... حسن ظن داشته باشد و برای همه‌ی آن‌ها نام خدا را اعتبار کند، بی‌شك در ورطه‌ی نامگرایی افتاده و درگیر اوهام است.

نظام متفن عالم؛ مانع تحقق این اوهام

شاید سؤال شود که آیا این نام‌گذاری‌ها، اثری بر نظام عالم دارد یا نه.

جریان امور و نظم در جهان (جمادات، نباتات، حیوانات، انسان‌ها، روحانیات)، صد در صد ثابت و قطعی‌ست، و اگر نظمی در جهان نباشد، هرگز دوام و بقایی در جهان پیدا نمی‌شود، و نتیجه‌ی مثبت و غرض مطلوبی دیده نخواهد شد. این نظم دقیق و قاطع، به صورت علت و معلول در همه‌ی مراحل عوالم هستی جریان پیدا می‌کند، و پشت سر این جریان، يك مبدأ حکیم و قادر و عالم و محیط نامحدود ازلی و ابدی مطلق وجود دارد که در همه‌ی این مراحل، مدیر، مدبّر، مقدر، حاکم و ناظر است و کوچک‌ترین ذره‌ای از محیط آگاهی او بیرون نمی‌شود و او از کمترین حرکتی ناآگاه نخواهد بود (روشن، ج ۹، ص ۲۱). اکنون که نظام عالم از چنین اتقانی برخوردار است که هر ذره‌ای در آن، جایگاه مشخصی دارد و مسیر معینی را طی می‌کند و خلاف آن مسیر نیز انحراف نمی‌یابد، چگونه ممکن است که انسان، فارغ از چنین حقایقی، موافق میل و اراده‌ی خود برای واقعیات جهان نام‌گذاری کند، و عجیب‌تر این‌که شاهد آثار تبعی و تکوینی این نام‌گذاری‌ها و تغییر در جریان عمومی و علی‌عالم نیز باشد؟

سرچشمه‌ی روانی نامگرایی مشرکان

نیک که در باب سرچشمه‌ی نامگرایی مشرکان می‌اندیشیم، می‌بینیم که علت روانی و فکری تحقق این بلیه، اتباع از گمان بی‌دلیل و هوای نفس است؛ پندار و خیالی که برای افراد نادان پیدا می‌شود، مقلدان چشم‌وگوش‌بسته، آن‌ها را از یکدیگر می‌گیرند و نسل به نسل منتقل می‌کنند.

البته معبود غیر خدا که هیچ‌گونه مراقبت و نظارت روی بندگان خود ندارد، نه معاد و رستخیز و حساب و کتابی دارد، و نه بهشت و دوزخی. پس به آن‌ها آزادی کامل می‌دهد و تنها در مشکلات سراغ او می‌روند و به پندارشان از او استمداد می‌کنند. او با هوا و هوس‌های سرکش به‌خوبی سازگار است و میدان را برای شهوات آن‌ها می‌گشاید (تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۲۰). خداوند، در قبال موضع نامگرایان مشرک، آن‌ها و خود را به انتظار دعوت می‌کند و با لحنی تهدیدی می‌فرماید: اکنون که دل‌خوش نامگرایی خود هستید، شما در انتظار بمانید، و من هم با شما انتظار می‌کشم؛ شما در انتظار باشید که بت‌ها یاریتان کنند، و من در انتظارم که عذاب دردناک بر شما فرود آید. /ب



وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ شُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَلَاحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصْلِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحَ ﴿٧٩﴾ وَلَوْ طَآ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

زمانی را یاد کنید که پس از قوم عاد، شما را جانشینانی (برای آنان) قرار داد و شما را در زمین مستقر کرد؛ به طوری که در دشت‌هایش کاخ‌ها می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید. بنابراین، نعمت‌های خدا را یاد کنید و تبه‌کارانه در زمین فساد نکنید.» ۷۴ اشراف متکبر قومش، به کسانی که به سبب ضعف و فقرشان (از طرف آن‌ها) تحت فشار قرار می‌گرفتند، یعنی به مؤمنان آن قوم، گفتند: «آیا شما می‌دانید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «ما به آنچه او همراه آن فرستاده شده، ایمان داریم.» ۷۵ متکبران گفتند: «ما آنچه را که شما بدان ایمان دارید، انکار می‌کنیم.» ۷۶ پس با بریدن رگ پای شتر، آن را کشتند و از فرمان پروردگارشان سرپیچی

کردند و گفتند: «ای صالح، اگر از پیامبران هستی، آنچه را که به ما وعده می‌دهی، برایمان بیاور.» ۷۷ پس، زمین‌لرزه‌ای شدید، آنان را فرا گرفت، و در نتیجه، در خانه‌های خویش، خشک و بی‌جان بر زمین افتادند. ۷۸ پس (از آن، صالح) به ایشان پشت کرد و گفت: «ای قوم من، به راستی پیام پروردگارم را به شما رساندم و برایتان خیرخواهی کردم؛ ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.» ۷۹ لوط را (یاد کن) هنگامی که به قومش گفت: «آیا آن کار بسیار زشت را که پیش از شما هیچ‌یک از جهانیان مرتکبش نشده‌اند، می‌کنید. ۸۰ (آری)، شما از روی شهوت، به جای زنان، با مردان می‌آمیزید. البته شما افرادی تجاوزکار هستید.» ۸۱

۷۸. تناسب جرم و مجازات الهی

چرا خداوند قومی را برای کشتن يك شتر عذاب کرد؟ زیرا کار خصومت اشراف قوم ثمود با صالح به جایی رسید که آن‌ها ناقه‌ی صالح را پی کردند و کشتند. صالح به آنان گفته بود که این ناقه، يك شتر معمول نیست و معجزه‌ای از جانب خداست؛ آسیبی به او نرسانید که دچار عذاب الهی می‌شوید؛ ولی آن‌ها به گفته‌ی صالح ایمان نداشتند و آن ناقه را کشتند و از فرمان خدا سرپیچی کردند و از حد خود گذشتند و به صالح گفتند: «اگر به‌راستی از پیامبران هستی، به وعده‌ات عمل کن.» صالح به آن‌ها وعده‌ی عذاب داده بود، و آن‌ها با تمسخر از صالح خواستند که عذابی را که وعده کرده، عملی کند. گستاخی آن‌ها در برابر خدا و پیامبر او، پیامد دردناکی داشت، و خداوند برای آن‌ها عذابی سخت و کوبنده فرستاد. این عذاب، صیحه‌ای آسمانی همراه با زلزله‌ای شدید بود. آن‌ها که به خانه‌ها و قصرهای خود دل بسته بودند، ناگهان دچار زلزله شدند و کاخ‌ها بر سرشان فرو ریخت. آنان در خانه‌هایشان به صورت بر زمین افتادند، و همان دیوارها و سقف‌هایی که به آن می‌بالیدند، باعث مرگشان شد (تفسیر کوثر، ج ۴، ص ۱۳۹).

قوم ثمود با چه وسیله‌ای نابود شدند؟

از آیه‌ی شریف استفاده می‌شود که وسیله‌ی نابودی این قوم سرکش، زلزله بوده؛ اما از آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی فصلت بر می‌آید که صاعقه آن‌ها را نابود کرده، و در آیه‌ی ۵ سوره‌ی حافه می‌خوانیم که با يك عامل ویرانگر (طاغیه) از میان رفته‌اند. باید گفت که این هر سه عامل، به يك چیز بازگشت می‌کنند؛ یعنی نخست صاعقه تولید می‌شود، و در پی آن، زمین‌لرزه به وجود می‌آید. بنابراین، تضادی در میان آیات نیست (برگزیده‌ی تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۵).

گناهی به نام رضایت به گناه

رضایت به گناه گنه‌کار و خاموشی در برابر گناه نیز از عوامل زمینه‌ساز اجتماعی گناه است و نقش بسزایی در پیدایش و استمرار گناه دارد. خداوند به یهودیان زمان پیامبر اسلام ﷺ که به پیامبرگشی اجدادشان راضی بودند، می‌فرماید: «شما قاتل هستید!» این خطاب، در آیه‌ی ۱۸۳ سوره‌ی آل عمران آمده است. امام صادق (ع) کسانی را که در عصر ایشان به قتل امام حسین (ع) در کربلا خوشنود بودند، قاتل معرفی کرد و با استناد به آیه‌ی مذکور فرمود: «رضایت به قتل، انسان

را در صف قاتلان قرار می‌دهد.» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۲ و ۵۰۹). در ماجرای کشتن ناقه‌ی صالح نیز با این‌که يك نفر قاتل بود، خداوند، همه‌ی قوم ثمود را مشمول عذاب کرد و کشتن ناقه را به همه‌ی آن‌ها نسبت داد و در سه جا فرمود: «فَعَقَرُوهَا.» (هود/۶۵؛ شعراء/۱۵۷؛ شمس/۱۴). امیرالمؤمنین (ع) در تبیین این موضوع می‌فرماید: «ناقه‌ی صالح را يك نفر از پای درآورد؛ اما خداوند، همه‌ی آن قوم را مجازات کرد؛ چراکه همه بدان راضی بودند.» نیز فرموده است: «کسی که به کار جمعی راضی باشد، همچون کسی‌ست که در کار آن قوم دخالت و شرکت دارد، و کسی که در کار باطل دخالت دارد و گناه می‌کند، دو گناه دارد: یکی، گناه عمل، و یکی، گناه رضایت به گناه.» (نهج البلاغه، حکمت/۱۵۴). رسول اکرم (ص) فرموده‌اند: «هرگاه گناهی در زمین پدیدار شود، کسی که در کنار گناه، ناظر و حاضر ولی از آن متنفر است، مانند کسی‌ست که از آن گناه غایب است؛ و کسی که از گناه غایب (و دور) ولی به آن خوشنود و راضی‌ست، مانند کسی‌ست که در آن گناه حاضر و شریک است.» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۰). در بعضی از زیارت‌نامه‌های معصومان (ع) از جمله زیارت اربعین می‌خوانیم: «خدا لعنت کند امتی را که ماجرای قتل تو را شنید و به آن راضی شد.» (گناه‌شناسی، صص ۱۱۶-۱۱۷). کسی ممکن است بپرسد که خدایا، پدران گناه‌کار بودند و مورد لعنت تو قرار گرفتند؛ به فرزندانشان چه ربطی دارد؟ جوابش را زیارت وارث می‌دهد: «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ قَرَضَيْتَ بِهِ.»

یاد ناقه‌ی صالح

خاندان عصمت و طهارت (ع) دست‌کم در سه جا از ناقه‌ی صالح و فصیل او یاد کرده‌اند: ۱. هنگامی که صدیقه طاهره (ع) به مسجد آمد و علی (ع) را پای منبر دید. سید بحر العلوم از حضرت فاطمه (ع) نقل می‌کند: «جایگاه ناقه‌ی صالح و فرزند شیرخوارش نزد خدا از من پایین‌تر است.» ۲. حضرت اباعبدالله (ع) در باره‌ی شهادت طفل شیرخوارش به خدا عرض کرد: «پروردگارا، مصیبتی سخت‌تر از طفل شیرخوار (علی اصغر) برایم وجود نداشت.» ۳. حضرت هادی (ع) روزی که متوکل آن حضرت را در رکاب خود پیاده می‌برد، فرمود: «شست پای من نزد خدا، افضل از ناقه‌ی صالح است.» پس متوکل سه روز بیشتر زنده نماند. پسرش او را کشت و به درک واصل کرد (اطیب البیان، ج ۵، ص ۴۷۲). ۴۷

را صرف عیش و نوش می‌کنند و هوای دل را معبود خود قرار می‌دهند. پیروزی مردم در مواجهه با این مستکبران، مستلزم داشتن قدرت اراده و نیروی علمی و عملی مبتنی بر تکرر افراد و ازدیاد جمعیت است.

سنت الهی بر این قرار گرفته که آنان در عین داشتن قدرت و اراده و هر نعمت دیگری، از آن استفاده نکنند و به تدریج از میان بروند و جز ننگی از آنان باقی نماند. این سنت الهی است که انسان زندگی خود را بر اساس تعقل بنا کند، و اگر غیر این کند و راه فساد و افساد را پیش گیرد، طبع عالم و اسباب جاری در آن، با او بنای ضدیت و دشمنی را می‌گذارد، و او هر قدر هم نیرومند باشد، در بین دو سنگ آسیای طبیعت له و نابود می‌شود (ترجمه المیزان، ج ۸، صص ۲۳۸-۲۳۹).

ازدیاد نسل؛ عامل تکامل بشر و صیانت از مرزهای اعتقادی
خداوند در جریان حمایت از مرزهای اعتقادی و امنیتی مؤمنان، از نعمت بزرگ ازدیاد نسل پرده برمی‌دارد؛ اما ازدیاد نسل چگونه نعمتی است؟

انسان برخلاف سایر انواع حیوانات، زندگی‌اش اجتماعی‌ست. سعادت عالی و کمالاتی که انسان را از دیگر حیوانات تمایز می‌بخشد و حساب او را از آن‌ها جدا می‌کند، اقتضا می‌کند که این موجود دارای ادوات و قوای گوناگون و ترکیبات وجودی خاصی باشد که با داشتن آن‌ها می‌تواند مانند سایر حیوانات، انفرادی زندگی کند و همه‌ی حوایج لازم خود را نیز برآورد؛ بلکه ناگزیر است که در تحصیل خوراک، پوشاک، مسکن، همسر و دیگر نیازمندی‌های خویش، با سایر افراد تشریک مساعی کند، و همه با کمک فکری و عملی یکدیگر، حوایج خود را تأمین کنند. پرواضح است که برای چنین موجودی، کثرت افراد، نعمت بسیار بزرگی‌ست؛ زیرا هر چه بر شمار افراد اجتماعی افزوده شود، نیروی اجتماعی‌اش بیشتر، و فکر و اراده و عملش قوی‌تر می‌شود و به دقایق بیشتر و باریک‌تری از حوایج پی می‌برد و برای مشکلات و تسخیر قوای طبیعت، راه‌حل‌های دقیق‌تری را پیدا می‌کند. بر این مبنا، موضوع ازدیاد نسل و فزونی تدریجی عدد افراد بشر، یکی از نعمت‌های ارجمند الهی و از پایه‌ها و ارکان تکامل اوست. آری، هیچ‌وقت يك ملت چند هزار نفری، نیروی جنگی و استقلال سیاسی و اقتصادی و قدرت علمی و ارادی و عملی ملت چندین میلیونی را ندارد. پس نعمت ازدیاد امت اسلام و تشریک مساعی و وحدت ایشان حول محور دفاع از حریم معتقدات اسلامی، از راه‌های اثربخش صیانت از مرزهای اعتقادی و مقابله با شبهات است (همان، ص ۲۳۸). / ب

۸۶. نظام اسلامی؛ حافظ امنیت صراط مستقیم الهی

نظام اسلامی، در قبال عقاید ملت خود بی‌تفاوت نیست و مرزبان مرزهای اعتقادی آن‌هاست، و مبتنی بر همین وظیفه‌ی حراستی که دارد، نمی‌تواند در باره‌ی ادراکات و ذهنیت‌های مردم جامعه بی‌اعتنا باشد. از این رو به هر طرز تفکر و هر مسلک و آیینی، بدون مدیریت منظومه‌ی افهام و اذهان ملت، اجازه‌ی تبلیغ و اشاعه نمی‌دهد. رها کردن گرگ‌های درنده‌ی اعتقادات و فرهنگ عمیق ملت در میان مردم، احترام به آزادی بیان نیست؛ بلکه فراهم کردن فضای غارت و چپاولگری‌ست. پس بر نظام اسلامی فرض است که در عین ایجاد فضای مدیریت‌شده برای گفت‌ووشنود تفکرات متنوع، مقتدرانه با مسموم کردن فضای فکری جامعه و عمل خارج از قواعد پذیرفته‌شده و مرسوم مبارزه کند. خداوند، هر گونه شبهه‌افکنی در راه دین‌داری مردم را که زندگی و آزادی و برنامه‌ی فکری و روحی و معنوی ایشان را مختل کند، نهی فرموده است (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۵۰).

در راه ایمان، همواره راه‌زنانی هستند که با تمام قوا و با هر نوع حيله و تزویر و با القای شبهات می‌کوشند مردم را از راه خدا برگردانند و به راه‌های فاسد و باطل سوق دهند. آنان سعی می‌کنند راه خدا را که همان دین فطرت است، کج و ناهموار نشان دهند و دیگران را هم‌کیش خود کنند (اطیب‌البیان، ج ۵، ص ۲۸۲).

حضرت علی (ع) در تبیین شبهه فرموده است: «شبهه را از آن رو شبهه گفته‌اند که به حق شباهت دارد؛ هرچند باطل است. البته دوستان خدا، بدان گرفتار نمی‌شوند؛ چراکه چراغ یقین در دست دارند و رهبرشان هدایت و رستگاری‌ست؛ اما ضلالت و گمراهی، دشمنان خدا را به سوی شبهه فرا می‌خواند و راه‌های آنان، کوری‌ست.» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۸).

وجود بی‌خردان قدرتمند

نظام اسلامی با گردن‌فرازی طغیانگر مواجه است که دل‌ها را از هیبت سلطنت خود می‌ترساند و خانه‌ها را خراب و اموال را غارت می‌کند و خون مردم را به‌سهولت می‌ریزند و زن و فرزند آنان را به یوغ بردگی خود می‌کشند. خدای متعال هم آنان را در این ظلم و ستم مهلت می‌دهد تا به اوج قدرت خود رسند و به منتهی درجه‌ی شوکت نایل شوند. دنیا و زینت و شهواتش نیز دل آنان را می‌فریبد و از این‌که ساعتی عقل خود را به کار اندازند، بازمان می‌دارد؛ چنان‌که آنان تمامی اوقات خود